

چاپ چهارم

# آیا شاه شوهر داشت ؟

ارنست پرون شوهر شاه کی بود ؟

شوهر دوم و سوم شاه چه نام داشت ؟

آیا شاه هموسکوئل بود ؟

شوهر حقیقی فرح چه کسی بود ؟

۲۸۰ ریال

انتشارات کلید  
تلفن ۶۷۴۵۷۷

# آیا شاه شوهر داشت !!!؟

کامران فرزاد

انتشارات جمهوری . صندوق پستی ۲۰۱ - تهران . تلفن ۳۷۲۵۷۷

چاپ اول	..... ۱ جلد
چاپ دوم	..... ۲ جلد
چاپ سوم	..... ۴ جلد

حق چاپ و نشر این کتاب به نویسنده تعلق داشته و قبل از هرگونه چاپ باید با ایشان تماس گرفته شود و در غیر این صورت متخلفین مورد تعقیب قانونی قرار خواهند گرفت.

درنگارش این کتاب از منابع زیر سود جسته ایم :

- ۱- "فراموش خانه وفراماسونری درایران " تالیف اسماعیل رائیس
- ۲- "ارنست پرون فراش دبیرستان " تالیف محمد پورگیان
- ۳- "روانشناسی " تالیف زیگموند فروید
- ۴- "رفتار جنسی " تالیف دکتر حسن حمصوری
- ۵- "اختلالات جنسی " تالیف دکتر میراحمد هاشمی فرد
- ۶- "شاهنشاه " تالیف سفیرکبیر قدیم فرانسه درایران
- ۷- "راز یک میلیون دلار"
- ۸- "تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس " تالیف محمود محمود
- ۹- "حقوق بگیران دولت انگلیس درایران " تالیف اسماعیل رائیس
- ۱۰- "باغ وحش انسانی "
- ۱۱- "مجلات تایم ، گنبدنشل ، خواندنیها ، سپیدوسپاه

## فهرست مطالب

صفحه	
۷	هم جنس بازی از نظر روان شناسی
۱۷	ارنست پرون شوهر اول شاه
۳۹	در باره فرح چه می گویند؟
۵۶	خبیرخان شوهر دوم شاه
۶۴	فراماسون شدن شاه
۷۱	قضیه طلا چه بود
۸۴	نقش اشرف پهلوی در این ماجراها
۹۹	عکس شاه بر سر در گلوپ همجنس بازان
۱۰۸	هم جنس بازان معروف دنیا
۱۱۱	در خاتمه

## همجنس بازی از نظر روان شناسی

آیا شاه یک همجنس باز بود؟ ... آیا شاه از بین معدود افرادی است که دو جنسی بدنیا می آیند و علی الرغم داشتن خصوصیات و آلات مردانه از هم جنس خود استفاده می کنند؟ ... اینها و صدها سؤال دیگر که این روزها در تمام جراید منتشر و حتی بعضی از کتابها در باره آن رقم زده شده است هرگز جواب کاملاً "روشنی نمی تواند بدست ما بدهد زیرا هرگز مدرک قاطع و رسمی در این مورد نداریم و بسیار امکان دارد که تمام این اتهامات فقط یک نوع تعرض سیاسی بوده و یا برعکس واقعیت داشته باشد .

از آنچه تمام نویسندگان و راویان در این باره سخن رانده اند این نتیجه بدست می آید که اگر شاه هم جنس باز بوده است هرگز بدان معنی نیست که حالت فاعل را داشته است ، بلکه همیشه مفعول بوده و این را بیشتر بعلت ضعف قوای جنسی مردانه او میدانند .

شاید برای بسیاری از خوانندگان ثقیل باشد که چگونه فردی که تمام نعم دنیا و از جمله زیباترین زنان جنس مخالف در اختیار او بوده اند ممکن است دچار انحراف جنسی شود ، ولی باید توجه نمود که مفعول قرار گرفتن ربطی به مقام و مال و منال نداشته و کاملاً "جنبه فیزیکی و روانی دارد و

بسیاری از افراد خانواده‌های سرشناس به این مرض دچار میشوند که از میان  
اینها می‌توان هویدا و دکتر اقبال و بسیاری دیگر را نام برد و یا اسکندر  
کبیر و تعدادی دیگر از مشاهیر عالم را .

یکی از عوامل روانی که عامل انحراف جنسی شناخته شده است، خشونت  
بیش از حد پدر میباشد، این به تجربه توسط روان‌شناسان به اثبات رسیده  
است که بسیاری از پسران که پدران خشن دارند به این مرض دچار میشوند  
و عجیب نیست اگر شاه که فرزند فردجباری مثل رضا خان بود در اثر آن  
تربیت به این انحراف دچار شده باشد .

قبل از پرداختن به تمام مقالات و نظریه‌ها و کتاب‌هایی که در مورد  
مفعول بودن شاه رقم زده شده است بهتر است قدری از دیدگاه علمی به  
این مسئله بپردازیم و عواملی را که باعث این انحراف میشود خوب موشکافی  
کنیم و از این مقوله نتیجه بگیریم که آیا شاه از لحاظ روانی مستعد مفعول  
واقع شدن بوده است و یا نه؟

باز قبل از پرداختن به اصل مطلب لازم است تذکر دهم که از نظر روان  
شناسان مرد بودن و زن بودن نسبی است بدین معنی که عواملی که بدن را  
تشکیل میدهند در بین زن و مرد یگانه بوده و اخلاقیات زنانه و مردانه در  
یک شخص بدون توجه به جنسیت او ظاهر میشوند و بدین لحاظ اگر اخلاقیات  
مردانه در کسی غلبه کند مرد میشود در حالیکه ممکن است ۲۰ درصد هم  
اخلاقیات زنانه را با خودش داشته باشد و بعقیده این روانشناسان هیچکس  
مرد کامل و زن کامل نیست - البته تا میزان معینی از این تباین جنسیت  
باعث انحراف جنسی نمیشود اما اگر فردی ۵۰ درصد خصوصیات زنانه و  
۵۰ درصد خصوصیات مردانه داشته باشد بدون شک دارای انحراف جنسی  
خواهد شد .

همجنس‌بازی عبارت از تمایل جنسی به افراد هم‌جنس خویش است .  
این بیماری گونه‌های بالینی بسیار دارد . در مورد شیوع نسبی هم جنس‌بازی

رقم کاملاً "دقیقی در دست نیست ولی حاصل آمارهای ناقص امریکائیان نشان میدهد که شیوع این انحراف مهلک در آن سامان تا ۵ درصد از کل اجتماع است. البته باید توجه کرد که این ۵ درصد شامل تمام اشکال بالینی هم جنس بازی میشود و گرنه نوع فاعل و مفعول آن کمتر بوده و تا نیم درصد تخمین زده میشود و از ظواهر برمی آید که این انحراف در انگلستان بسیار شایع است.

تجربه نشان میدهد که هم جنس بازان در شهرهای بزرگ بیشتراند علت آنست که اینان برای تشکیل کمیته ها و سازمان های مرکزی به این شهرها مهاجرت میکنند و از سوی دیگر شرایط ایجاد کننده ی انحراف در شهرهای بزرگ فراهم تر است. ضمناً "در کشورهایی که روابط بین زن و مرد به طریقی محدود میشود انحراف جنسی بسیار دیده شده است. هم جنس بازی بین تمام مردم از هر طبقه و شغلی دیده میشود ولی چنین پیداست که شیوع آن در طبقات مرفه رو به ازدیاد است و این انحراف در سفید پوستان شایع تر است.

علل هم جنس بازی هنوز بدرستی شناخته نشده است. فرضیه ارثی بودن هم جنس بازی که نخست توسط فون کرافت اینیک پیشنهاد شد امروزه به شدت مورد اعتراض قرار گرفته. مطابق این نظریه هم جنس بازان بیماری را از والدین خود به ارث می برند و به فرزندان خود نیز منتقل میکنند. اما عملاً "هیچگونه اختلال ژنتیکی و کروموزومی که مسئول انتقال بیماری باشد کشف نمیشود و بطور کلی وضع بیولوژیک این بیماران تفاوتی با افراد سالم ندارد.

پس از انتشار نظریه ی ارثی بودن همجنس بازی، کم کم بر طرفداران آن افزوده شد از جمله هیرشفلد بر اساس تجربیات و مشاهدات خود این نظریه را تأیید کرد و دانشمند دیگر آلیس نیر لاقل نوعی از بیماری را ارثی میدانست. اعتقاد به این نظریه بویژه وقتی قوت گرفت که کافمن گزارش خود

را در این مورد جنبه‌های ژنتیکی هم جنس‌بازی در دوقلوها انتشار داد. نامبرده ۸۵ بیمار هم جنس‌باز را مورد مطالعه قرارداد که ۴۰ نفر از ایشان دوقلوی متشابه یا یک تخمکی و ۴۵ نفرشان دوقلوی نامتشابه و یا دوتخمکی بودند. کالمن نشان داد که در دوقلوهای دو تخمکی اگر یکی هم جنس‌باز باشد، احتمال هم جنس‌باز بودن دیگری ۵۰ درصد است در حالیکه در دو قلوهای یک تخمکی این احتمال ۱۰۰ درصد خواهد بود (و این مطلب را بسط بدهید به دو قلوهای همزاد شاه یعنی اشرف پهلوی که او هم به طریق دیگری دچار انحراف جنسی بود).

در قطب مخالف نظریه و مشاهدات کالمن، یافته‌های پژوهندگان دیگر است چون لانگ و وست که مواردی را دیده‌اند که یک دوقلوی یک تخمکی هم جنس‌باز بوده و دیگری نبوده - و خود کالمن نیز این حالت را حداقل در یک مورد ذکر کرده است.

مسئله‌ی اختلالات هورمونی به عنوان علت اصلی ایجادکننده هم‌جنس‌بازی همیشه مورد بحث بوده است ولی هیچگاه تأیید نگردیده است. هم‌جنس‌بازی و یا بطور کلی تر وجود تمایلات هم‌جنس‌بازانه در خواجeh‌ها و نیز در افرادی که از کودکی اخته شده‌اند تفاوتی با مردم دیگر ندارد. از سوی دیگر وضع هورمونی هم جنس‌بازان و سایر منحرفان معمولاً "طبیعی است و این سخن را کینزی نیز از حدود سال‌های ۱۹۴۱ یادآور شده است، مع‌هذا تجربیات و مشاهداتی وجود دارد که نقش هورمون‌ها را در نحوه‌ی بروز رفتارهای جنسی و نیز در گزینش مفعول جنسی موثر نشان میدهد و سهم آنرا لااقل به عنوان عامل مستعد کننده و بیدارسازنده مسلم میکند. اشتاینلخ از پیوند غده‌های جنسی جنس مخالف به حیوان اخته هم جنس‌بازی تجربی ایجاد کرد و گلد اسمیت نیز این تجربه را در حشرات از خانواده‌ی پروانگان انجام داد و به نتیجه رسید. عدم تعادل بین هورمون‌های مرد ساز و زن ساز (در جهت افزایش هورمون‌های زن ساز) نیز معمولاً "خوی پر خاشکرا نه را

در مرد کاهش میدهد و در او رفتار انفعالی پدید می‌آورد و او را به هم جنس بازی مستعد میکند. اثر هورمون‌ها بر تمامی اندام‌های بدن، در دوران زندگی داخل رحمی، در رفتارهای جنسی آدم دگرگونی پدید می‌آورد اما نحوه‌ی این تاثیر و تغییر بدرستی دانسته نیست.

بی‌گمان نقش عوامل محیطی و تربیتی و تداخل مکانیسم‌های شرطی در ایجاد رفتارهای نابهنجار جنسی بسیار مهم است - بویژه در انسان که جنبه‌های غریزی رفتارهای او از جانوران ضعیف‌تر است و بسیاری از رفتارهایش واکنشی است از آنچه که آموخته و پذیرفته. در این خصوص نیز تجربه‌های آزمایشگاهی بسیار است از جمله نشان داده‌اند که هرگاه موش‌های هم جنس را به مدت طولانی در کنار هم نگهدارند پس از مدتی رفتارهای هم جنس بازانه بین آنها آغاز میشود. پس از ظهور این رفتارها و گذشت مدتی طولانی اگر ما بین موش‌های "منحرف شده" تعدادی موش ماده رها شود، بعضی از موش‌های نر تمایلی به جفت‌گیری با موش‌های ماده نشان نمی‌دهند و تعداد موش‌های "منحرف شده" بستگی به مدت جدا بودن آنها از موش‌های ماده دارد. عملاً در انسان نیز جنگ، زندان، دریانوردی و آنچه که باعث جدایی افراد نا هم جنس گردد، سبب ظهور و تشدید رفتارها و تمایلات هم جنس بازانه میگردد. زوکرمان و دیگران نیز این پدیده را در میمون تجربه کرده‌اند. بررسی‌های فراوان آشکار کرده‌است که در پیدایش هم جنس بازی، مانند تمام بیماری‌های روانی، همیشه تداخل چند علت وجود دارد و لازم است بیمار از جهات مختلف مورد مطالعه قرار گیرد. در مورد هم جنس بازی دو عامل مهمتر از همه است، یکی "استعداد مادرزادی" که بر آن تکامل نادرست شخصیت پیوند میشود و میل جنسی شخص را بر مفعول جنسی نامناسب منعطف و تثبیت میکند. به گونه‌ای که باید گفت سائق جنسی در آدمی غریزه‌ی خالص نیست بلکه به شدت تحت تاثیر مراکز عالی مغزی است و در اثر عوامل محیطی به گونه‌ای مشروط منحرف میشود و در مراحل گوناگون

"روانی - جنسی" انعکاس‌های شرطی متعددی میتواند دخالت نماید و در سیر آن انحراف پدید آورد.

بر اساس نظریه فروید این انحرافات ناشی از وقفه‌های تکامل "روانی جنسی" در دوران کودکی است.

گاه محیط تربیتی بیمار در کودکی طوری بوده است که او را از تماس جنسی با افراد ناهم جنس ترسانیده و حتی رابطه با زن را در نظرش ممنوع و غیرطبیعی ساخته است. تدریجا "که کودک بزرگ میشود، هرگونه رابطه‌ای جنسی با ناهم جنس، خاطرات رنج انگیز دوران کودکی را در او بیدار می‌سازد و ممکن است در انتخاب مفعول جنسی او را به همجنسان خویش گرایش دهد.

گاه پسر از اوان کودکی رفتار دخترانه داشته و او را دخترانه پروراند و مانند بطوریکه کودک در مورد هویت جنسی خود مشکوک گردیده و زمینه‌ی هم جنس بازی او را فراهم آمده است. پسرانی که دخترانه پرورده میشوند (و مخصوصاً "در خانواده‌های مرفه) غالباً "برآنند که رفتارهای افراد جنس مخالف را تقلید کنند تا نظر والدین را به خود جلب نمایند. در واقع اینان می‌خواهند با تظاهر به دختر بودن "پدر" خود را فریب دهند و هنگامیکه در دوران بلوغ به مرحله‌ی هومواروتیک طبیعی میرسند، دوباره میل میکنند که دوستان هم جنس خود را جای پدر قرار دهند.

در این حالت بیمار مردان تنومند را الگوی پدر خود قرار داده و ناخودآگاه مایل است که مطلوب آنان واقع شود و به همین دلیل بیمار به آمیختن با مردانی که اندامشان به نظر بیمار ایده‌آل است تن در میدهد. بیشتر هم جنس‌بازان به ظاهر تفاوتی با مردم عادی ندارند، اما قهقهه و رفتار بعضی از آنان "زنانه" و لکن آنها عریض و پستان‌هایشان بزرگتر از مردان عادی است. بعضی از بیماران بدنی بی‌مو، لب‌هایی سرخ و قلنبه و دست‌هایی ظریف و چاق دارند و این نشانه‌ها نیز در

تشدید آشفته‌گی شخصیت آنان موثر است. اما گاه استفاده از ماتی‌ک مختصر و خوش‌رنگ، سرخاب، ریمل، ناز و ادا‌های ساختگی و خلاصه آرایش‌های هیرانه‌ی غیرمروثی وجود دارد. وضع اندام آمیزشی، هورمون‌ها، مقدار دفع منی و توانائی نعوظ معمولاً در این افراد طبیعی است اما ممکن است به مواردی از هیپوگونا‌دیزم خفیف نیز دچار باشند.

بارزتر، تفاوت روانی هم‌جنس‌بازان با مردم عادی، تمایل جنسی آنان به افراد هم‌جنس خویش است. اگر عمیقاً در کیفیات روحی این بیماران مطالعه شود، آشکار میگردد که اینان خیلی کودکانه‌تر از مردان دیگراند و اساساً رفتارها و ادا‌های "زنانه" آنان، در حقیقت صفات کودکانه‌ایست که به علت نقص تکامل روانی بر آنها مانده است و از نظر ماهه صورت رفتارها و خوی‌های زنانه جلوه میکند. یکی دیگر از خصوصیات هم‌جنس‌بازان اتکای بیش از حد آنان به دیگران و بی‌قدرتی و بی‌ارادگی آنهاست. در واقع اگر بیمار آلت مرد دیگری را به دهان یا مقعد خویش می‌پذیرد، بخاطر آنست که به این وسیله از آلت مرد (سمبل نیرو) نیرو میگیرد و ضعف روانی خود را با انجام این عمل جبران میکند، بویژه که در اینحال بیمار مبداء اتکائی نیز برای خویش می‌یابد. البته بدهان گرفتن آلت از واپس‌روی و یا وقفه‌ی "روانی - جنسی" بیمار در مرحله‌ی دهانی نیز حکایت میکند و در این حال آلت مرد (پدر) را با پستان (مادر) و منی را با شیر همانند میسازد و آلت را کودک وار می‌مکد.

به نظر نونبرگ کودکانی که زمینه و استعداد هم‌جنس‌بازی دارند و از آغاز کودکی جثه‌ای ضعیف و نحیف دارند و به مردان قوی (پدر) متماثلند و می‌خواهند از آنها نیرو بگیرند، در واقع مرثت پارانویا دارند و می‌خواهند بخود بقبولانند که هنوز نقش مرد (پدر) را دارند و میتوانند تمام پیکر مادر را در اختیار خود آورند.

در سالهای اخیر در مورد تصعید و هوش و ابتکار هم‌جنس‌بازان

گفتگوی بسیار کرده‌اند و نیروها و توانایی‌های بسیاری را به آنان نسبت داده و برعکس بسیاری از افراد برجسته جهان (چایکوفسکی، پروست، میکلانژ اسکالر وایلد و دیگران) را هم جنس باز دانسته‌اند. تجربیات تازه‌ای که در این مورد شده نتایج یکسانی بدست نداده و بهتر است در حال حاضر قبول کنیم که هوش این بیماران با مردم عادی تفاوتی ندارد و اگر دارد نیز در جهت افزایش نبوده و بسیاری از این افراد مختلط و از نظر فکری عقب افتاده‌اند بسیاری از هم جنس بازان از ادای رفتارهای زنانه لذت می‌برند اما بیشتر آنان فقط در صورتی رفتارهای زنانه خود را بروز میدهند که در مراکز و تجمع هم جنس بازان باشند و گرنه در حال عادی حرکات و سکناتشان تفاوتی با مردم عادی ندارد ولی گاهی هم حرکاتی عادی و غیر ارادی از اینان سر میزند که کاملاً "چشمگیر بوده و نظر مردم را در کوی و برزن جلب می‌نماید. اینان بهنگام راه رفتن پاشنه‌های خود را بالا می‌برند، باسن خود را به‌چپ و راست نوسان میدهند، دست‌ها را محکم به پهلوهایی چسبانند و چون مردان سالم به جلو و عقب حرکت نمی‌دهند.

طرز صحبت کردن هم جنس بازان غالباً "زنانه است، زیاد ادا میکنند و بر کلمات خود آهنگ ملیح و زنانه میدهند.

در زندگی اجتماعی بیشتر هم جنس بازان کاملاً "عادی و شبیه مردم دیگرند، بعضی وظیفه شناسند و بکار خود می‌رسند، در کار خود جدی هستند و حتی گاه افرادی مسئول و نیک اندیشند. اینان اوقات بیکاری خود را به تزئین منزل و خانه‌داری و مانند آن می‌گذرانند و یا از دوستان هم جنس‌هاز خود برای سرگرمی و "دید و بازدید" دعوت میکنند.

عملاً "به کمتر بیماری برخورد میشود که در تماس جنسی صرفاً "نقش فعال یا غیر فعال را به عهده بگیرد و غالباً "هم جنس بازان تبادل نقش میکنند. اما گاه بیمار به ایفای یکی از دو نقش خود بیشتر متمایل است و گاه هرگز جز از یک نقش بهره بر نمی‌گیرد. بی‌گمان در بسیاری از این موارد نیز راهی برای

توجه علت تمایل بیمار می‌توان یافت، مثلاً "بیماری که به ایفای نقش‌های غیر فعال (مفعول) تمایل دارد، ممکن است خود را با زنی (مادر) نظیر او انفعالی همانند کرده باشد و برای انتقام گرفتن از مرد قوی (پدرسنگدل) در عمل جنسی مفعول قرارگیرد و قصداخته کردن او را در تصور خود داشته باشد و این البته از شکست بیمار در چیره شدن و گذشتن از مرحله‌ی عقده ادیپ حکایت میکند.

با تمام اینها اگر تصور شود تمام هم‌جنس‌بازان دچار یک اخلاق و رویه هستند اشتباه کرده‌ایم، این بیماری اشکال بالینی فراوان دارد که ذیلاً سعی میشود ۲ نوع اصلی آن شرح داده شود.

یکی هم‌جنس‌بازی که در اصطلاح نوع راستین نامیده میشود و مبتلایان به آن مردانی هستند که انحصاراً "به افراد هم‌جنس خود تمایل جنسی دارند هرگاه شرایط آمیزش با زن برای این بیماران فراهم آید، بی تفاوت می‌مانند و یا احساس تنفر و ترس مبهم تمامی وجودشان را احاطه میکند. این بیماران از آغاز بلوغ از بیمار بودن خود آگاه میشوند و احساس میکنند که با مردم عادی تفاوت دارند.

هم‌جنس‌هرگز تمایلی به زن نمی‌یابد و در نخستین رابطه‌ی خود بازن احساس رضایت کامل نمی‌کنند و حتی گاه در خود احساس تنفر و دشمنی ملاحظه میکنند. در حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد هم‌جنس‌بازان راستین عملاً "به فعالیت‌های همجنس‌بازانه اقدام نمی‌کنند و به علل مذهبی، اجتماعی و جز آن در آتش تنهایی میسوزند. تخیلات جنسی آنان نیز انحرافی و غیر عادی است. این بیماران معمولاً "ازدواج نمی‌کنند و بسیاری از آنان در نزدیکی با زن ناتوانند. رفتارهای زنانه و یا بهتر کودکانه در آنان بسیار دیده میشود.

دیگر نوع همجنس‌بازی اختیاری یا دو جنسی است که این دسته از بیماران به زن و مرد هر دو تمایل دارند، منتها شدت تمایل آنان به

زن و مرد متفاوت است و اکثرا نسبت به یکی شدیدتر از دیگری است اینان غالبا " ازدواج میکنند اما چون مانند مردان سالم تمایل به نزدیکی با زنان دیگر ندارند و متنوع طلب نیستند . گاه میل به مرد در ایشان ثابت و پایدار و همیشگی وجود دارد و گاه بطور ادواری شعله می کشد و دوباره خاموش میشود .

برخی از این منحرفان به زنانی که رفتارها و قیافه‌ی مردانه دارند بیشتر متمایلند و معمولا " با همینگونه زنها ازدواج میکنند و زن ایدئال آنان بلند و کشیده و رشید با هیكلی مردانه و احتمالا " ورزشکار و صورتی استخوانی و شبیه مرد و صدائی کلفت و زمخت می باشد .

## ارنست پرون شوهر اول شاه

بعد از یک بررسی اجمالی که در آن از قول روان شناسان نتیجه گرفتیم که خشونت پدر ممکن است غالبا " باعث انحراف جنسی پسر گردد، بدین طریق که پسر برای جلوگیری از خشونت پدر سعی میکند حالت دخترانه به خود بدهد تا مورد نوازش های کودکانه پدر قرار گیرد و این حالت جلب محبت باعث میشود که پسر کم حالات دخترانه یافته و در تمام عمر به مردانی به خشونت و لاقل از نظر شکل و قیافه شبیه پدرش متمایل گردد. اقوال در مورد همجنس‌سازی محمد رضا شاه فراوان است که ما سعی خواهیم کرد بی نظرانۀ فقط به درج و نقل آنان بهر دایم و از هرگونه نتیجه گیری دوری کنیم - البته برعکس عقیده عموم که فکر میکنند که همجنس‌سازی در اثر دوری از زن بوجود می‌آید ما دلایل عمده این بیماری را برشمردیم و از لحاظ بالینی میتوان دلایلی یافت که شاه مبتلا به این بیماری گشته باشد از جمله خشونت بی حد و حصر رضا خان و بعد تمایلی که در سراسر زندگی محمد رضا به زنان قوی هیکل و درشت اندام وجود داشت که آخرین آنان فرح بود که از لحاظ قد و هیکل هم طراز و چه بسا قوی تر از شاه بوده و کسانی که فرح را از نزدیک دیده‌اند خوب میدانند که حالات مردانه در

فرح بیشتر از حالات زنانه وجود دارد و حتی صدای فرح یک صدای نیمه مردانه است برعکس صدای شاه که کاملاً " حالت نیمه زنانه دارد .

مجلات بسیاری از دیرباز درباره همجنس بازی شاه ایران رقم زده اند، از جمله مقاله مجله لایف در باره همجنس بازان حاوی عکسی بود که در آن تصویر بسیاری از همجنس بازان از جمله شاه ایران به چشم میخورد و این همان عکس معروفی است که در مجله امید ایران در چند سال پیش به چاپ رسید و مدیر فداکار و مسئول مجله را چند بار تا به پای اعدام برد .

یکی دیگر از این مجلات ، مجله جنجالی کنفیدنشل آمریکائی است که در این باره بسیار قلم زده و حتی کار را بجائی رسانیده است که ولیعهد را پسر حقیقی شاه نمیداند ولی این بیشتر به یک جنجال تبلیغاتی و مطبوعاتی شبیه میباشد تا یک مقاله مستدل . زیرا اگر کسی حتی نداند که ایندو پدر و پسر میباشد اگر عکس آن دو را در مقابل هم قرار دهد ، بمآن اندازه شباهتهای آشکار پدرانه و پسرانه خواهد یافت که گمان این تشابه ها غیر ممکن است ، ولی با تمام این حرفها اگر بتوان مطابق این اقوال شاه ایران را هم جنس باز نامید باید تنها از نوع همجنس بازان دو جنسی بوده باشد که هم به مرد و هم به زن علاقمند بوده و بنابراین قبول فرضیه فوق که ولیعهد پسر حقیقی شاه مخلوع ایران نبوده است قدری ثقیل میباشد .

کسان دیگری نیز در این باره اقوالی ذکر کرده اند از جمله محمد پور کیان در کتابی به نام " شوهر شاهنشاه آریامهر " به تفضیل نظریه ها یی نقل کرده است که بیشتر به داستان میماند تا یک مقاله تحقیقی ولی بهر صورت ما قسمتهای مختلفی از این مقالات را بدون هیچگونه نتیجه گیری شخصی رقم خواهیم زد و در مورد صحبت و یا سقم آنها نیز هرگز نظری ابراز نمیداریم .

البته یکی از مسائلی که به ما کمک میکند که شاه را همجنس باز بدانیم مسئله عضویت او در لژهای فراماسونری نوع انگلیسی آن است که غلامرضا

پهلوی و شریف امامی و هویدا ( همجنس باز معروف ) هم از اعضای ثابت آن بودند و میگویند یکی از شرایط اصلی عضویت در این سازمان، ازبیمین بردن کامل شخصیت فردی بوده تا بعد افراد عضو مثل خمیرآماده هرگونه شکل پذیری باشند - عضویت در سازمان فراماسونری شرایط متعددی داشت از جمله یکی از شرایط آن مفعول واقع شدن بود که با چشمهای بسته و در تاریکی مطلق مورد تجاوز عدهای قرار میگرفت تا از این طریق میزان فرمان برداری شخص عضو معین گردد و از همه عجیبتر اینکه مقام شریف امامی در این سازمان جاسوسی گسترده از مقام محمد رضا یک درجه بالاتر بوده و بهمین دلیل در مراسم رسمی و اعیاد تنها کسی بود که هرگز دست شاه را نمی‌بوسید . و چه بسا که شریف امامی هم شاه را مورد تجاوز قرارداده است البته به عنوان وظیفه و حق عضویت! و همچنین رضا خان که عضو صد درصد این سازمان بوده است.

آنطوری که محمد پورکیان در کتاب خود قلم زده است، دوستان زمان کودکی شاه هردو از جوانان رشیدی بودند که قیافه ظاهری آنان بسیار نزدیک به قیافه ظاهری رضاخان بوده است یکی از این باران شفیق حسین فردوست ( سرلشکر فعلی ) و دیگری مهرپور تیمور تاش بوده است .

یکی از کسانی که در مورد همجنس باز بودن شاه مخلوع ایران فتوی داده است یکی از ندیمه‌های قدیمی دربار پهلوی است که فعلاً " در قید حیات نمیباشد - این ندیمه که ما او را بنام مستعار مریم خواهیم نامید افشاگر مطالبی بوده است که هیچ کس نمیتواند صحت و باسقم آنان را ثابت نماید .

مریم خانم دختر باغبان دربار بود که در سن ۱۳ سالگی به عنوان ندیمه ملکه مادر برگزیده گشت و چون در همین مدت زبان فرانسه را آموخت بعدها ملکه مادر او را به عنوان کلفت مخصوص یکی از همراهان شاه مخلوع انتخاب نمود و آنچه که از این به بعد خواهید خواند قسمتهائی از مطالبی

است که این ندیمه سابق اظهار داشته است .

قبل از ذکر مشاهدات مریم خانم بهتر است قدری به عقب برگردیم ، به سال ۱۳۱۵ که ولیعهد ( شاه مخلوع ) خاک سوئیس را ترک و به اتفاق مسیو ارنست پرون معلم مخصوص ورزش خود به ایران بازگشت . آنطوری که مطلعین میگویند ارنست پرون جوانی بود ۲۴ ساله درشت استخوان ، بالا بلند و عیناً " شبیه دوران جوانیهای رضا خان با رفتاری بسیار زننده که برای همگان اعزام او به ایران آنهم به سمت معلم مخصوص ولیعهد عجیب مینمود و از آنجا که مریم خانم زبان فرانسه را میدانست مامور پذیرائی همین نوجوان برنا که شبیه جوانیهای رضاخان بوده است میشود .

بعد از ورود ولیعهد ( شاه مخلوع ) در باریان و متنفذین به صرافت این می افتند که دختری را برای این شخص خوش اقبال که همای سعادت سلطنت بر بالای سر او پرواز میکرد پیدا کنند و بهمین دلیل قائم الملک رفیع دختر یکی از بستگان خود بنام گیتی را به سمت مصاحب و پیشخدمت مخصوص ولیعهد به دربار فرستاد و هدف اصلی قائم الملک از این اقدام نزدیکی گیتی با ولیعهد و در نتیجه امکان وقوع یک ازدواج بود .

با اینکه گیتی به عناوین مختلف برای ولیعهد دلبری میکرد و سعی مینمود که توجه ولیعهد را به خود جلب نماید و با اینکه گیتی دختر بسیار زیبایی بود ، ولیعهد همیشه از او دوری میکرد ولی برعکس این ارنست پرون بود که خیلی بیش از حد معمول با گیتی گرم میگرفت .

مریم خانم میگوید یک شب که من در اتاق خود نشسته بودم گیتی گریان بطرف اتاق من دوید و در حالی که دستهایش را به دور کمرم حلقه کرده بود حق حق کنان زاری کرد که :

کمکم کن ، کمکم کن ، پاک بیچاره شدم .

و بعد که او را قدری آرام کردم و علت آنرا پرسیدم گفت :

— سه ماهه حامله ام .

و من که کم مهری‌های ولیعهد را باو دیده بودم بلافاصله فهمیدم که این تجاوز باید از ناحیه ارنست پرون صورت پذیرفته باشد. چون من از مدت‌ها قبل فهمیده بودم که ولیعهد هفتمای یکی دو شب پاورچین‌پاروچین به اتاق ارنست پرون میرفت و تمام مدت شب را تا سحرگاه در تخت‌خواب او می‌گذراند و بعد با احتیاط به اتاق خود برمیگشت و با قدری کنجکاوی حدس زده بودم که ولیعهد دچار یکی از کشیف‌ترین نوع امراض گشته است. گیتی گفت که ارنست پرون به او وعده ازدواج داده و بدین طریق او را فریفته است و حالا که طفلی در شکم دارد به هیچ وجه حاضر به ازدواج با او نیست.

من صلاح دیدم که گیتی از ولیعهد استمداد کند و بعد از اینکه ولیعهد در جریان امر قرار میگیرد میگوید:

اگر پدرم (رضا شاه) هوئی از جریان ببرد فوراً "ارنست پرون را از ایران طرد خواهد کرد و دیگر دست تو به او نخواهد رسید ولی اگر بگوئی که از من حمله کسی معترض او نخواهد شد و در این صورت من خواهم توانست به شما کمک کرده و ترتیب عروسی شما را بدهم.

بزدوی ملکه مادر هم از جریان مطلع شده و بعد از مدتی فحاشی و پرخاش جوئی گیتی را مورد خطاب قرار داده و میپرسد:

— سلیطه از چه کسی حمله شده‌ای؟

و گیتی جواب میدهد:

— از ولیعهد

و متقابلاً آن باران فحش و ناسزا بر سر گیتی باریدن میگیرد و ملکه مادر او را بزمین زده و با مشت و لگد به جانش می‌افتد و فریاد میکشد که:

— دروغ گوی کشیف به ولیعهد بهتان میزنی چه غلط‌ها چه که خوردنهای زیادی... زود اعتراف کن فاسقت کیه...؟ دختره هرزه... و در این وقت ولیعهد از در داخل شده و بعد از اینکه خود را مسئول

معرفی میکند دست گیتی را در دست گرفته و از در خارج میشود .  
بزودی ملکه مادر ترتیب سقط جنین گیتی را میدهد ولی این عمل که  
آنچنان وسایل ابتدائی صورت میدهد که گیتی مریض و در رختخواب بستری  
میکردد . من که گیتی را به این حال ناهنجار میدیدم بالاخره یک روز اختیار  
خود را از دست داده و به اتاق ارنست پرون رفتم و گفتم :  
— من میخواهم با شما صحبت کنم .

او نگاه خشمگینی بمن انداخت و گفت :  
— در باره چه چیزی میخواهی صحبت کنی ؟  
گفتم :

— شما باید بدانید اگر رضا شاه بو بهرد که گیتی از شما حامله شده بود یک  
ساعت هم به شما اجازه نخواهد داد که در دربار بمانید ، فوراً " شما را از  
ایران اخراج خواهد کرد ، چون رضا شاه یک مرد فوق العاده متعصب و سخت  
گیر است .

ارنست پرون که بی نهایت از رضا شاه واهمه داشت رنگش مثل گچ  
سفید شد و از اینکه من راز او را میدانم حالت غریبی پیدا کرده بود و بعد  
از مدتی تفکر که فکر میکرد چه جوابی بدهد گفت :

— همه میدانند که گیتی از ولیعهد حامله شده اکنون شما چرا پای مرا  
به میان میکشی ؟

— برای اینکه آنچه را که من میدانم همه نمیدانند مثلاً " حامله شدن  
گیتی را توسط شما و رفت و آمد شبانه ولیعهد را با اتاق شما .  
باشنیدن این حرف رنگ از رخسارش پرید ، لبهایش شروع به لرزیدن  
کرد و با حالت ملتسمانه ای زمزمه کرد :

— آیا در این باره به کسی چیزی گفته ای ؟

— من هم مثل تمام خدمتگذاران دربار از دو چشم کور و از دو گوش  
کو هستم و بهمین دلیل خیال شما از هر جهت آسوده باشد .

— دختر تو امروز حسابی حال مرا گرفتی، حالا بگو از جان من چه میخواهی؟

— من میخواهم شما با گیتی ازدواج کنید.  
فکری کرد و گفت:

— گیتی دختر بسیار زیبایی است من همیشه فکر کرده‌ام اگر چنین دختری نصیبم بشود کاملاً "خوش بخت" خواهم شد ولی بدبختانه نمیتوانم با او ازدواج کنم.

— چرا به چه دلیل؟

— ولیعهد اجازه نمیدهد.

— بچه گول میزنید ازدواج شما با گیتی چه ربطی به ولیعهد دارد؟

— اگر حقیقت را به تو بگویم دست از سرم بر میداری و میگذاری راحت باشم؟

— آری قول شرف میدهم

گفت:

— من در سوئیس با ولیعهد ازدواج کرده‌ام!

من با شنیدن این حرف چنان شوکه شدم که گویی تمام دنیا به دور سرم شروع به چرخیدن کرد. من که رخا شاه را با آن قیافه و جریزه دیده‌ام حتی تصور نمیتوانستم بکنم که فرزند او ممکن است اینگونه منحرف از آب درآید و فریاد زدم.

— دروغ نگو، نه نه، این غیر ممکن است نمیتوانم چنین چیزی را باور کنم.

— ناراحت نشو جانم حالا همه چیز را برایت تعریف میکنم.

و در حالیکه تمام تن گوش شده بودم به انتظارنشستم و از او خواش کردم تمام ماجرا را تعریف کند.

ارنست پرون تعریف میکند که ولیعهد حتی قبل از اینکه در مدرسه

شبانه‌روزی سوئیس او را ملاقات کند همجنس باز بوده است - اولین عشق شاه یکی از همکلاسیهایش بنام حسین فردوست بود که جوان خوش قامت و برنائی بود و شدت این علاقه به حدی بود که او را همراه خود به سوئیس می‌آورد.

از آنجا که حسین فردوست فردی خود ساخته بود در سوئیس به دنبال درس و مشق می‌رود و دیگر جوابهای جنسی لازم را به تمایلات زنانه ولیعهد نمی‌دهد و در همین دوران تنهائی بوده است که ولیعهد مواجه با ارنست پروون که بتازگی به سمت فراش مدرسه استخدام شده بود میشود ارنست پروون که قیافه‌ای رشید و مردانه داشته و کاملاً "از نظر قیافه شبیه پدرش رضا خان بود و ولیعهد بزودی تصمیم میگیرد که ارنست پروون را جانشین حسین فردوست جفاکار نماید.

بزودی کار این ارتباط بالا میگیرد و همه شاگردان پی می‌برند که ولیعهد وقت ایران تمام وقتش را با یک فراش مدرسه و در اتاق او می‌گذراند و در این راه به تمایلات انحرافیش جواب میدهد. کار این وقاحت تا به آنجا بالا میگیرد که همه‌گونه پرده پوشی از بین رفته تا جایی که حتی کنیز مطبخی از ماجرای این ارتباط مطلع میگردد.

چنان این بی اعتباری وسعت میگیرد که مدیر مدرسه هراسان شده و برای جلوگیری از آبروریزی بیشتر ولیعهد را به دفتر خود خواسته و مراتب را خیلی پدران به او گوشزد میکند و میگوید که شما ولیعهد یک کشور کهن سال هستید و هرگونه رفتار و کردار شما نماینده رفتار و کردار از طرف ملت شما خواهد بود و به او تذکر میدهد که بهتر است دست از این رفتار ناشایست بردارد.

اما ولیعهد ایران خیلی خونسردانه جواب میدهد که من هیچ‌ده سال تمام دارم و به‌قیمم احتیاج ندارم و هرکاری دلم بخواهد میکنم. در نتیجه مدیر مدرسه تصمیم میگیرد که مراتب را به سرپرست ولیعهد

تذکر دهد و بهمین مناسبت آقای دکتر نفیسی سرپرست ولیعهد را با آقای  
مستشار معلم فارسی او احضار کرده ( این مطالب توسط آقای مستشار ذکر  
گردیده است ) و مراتب ارتباط ولیعهد را با فراش مدرسه در اختیار آنان  
قرار میدهد و دکتر نفیسی که از شنیدن این حرف شوکه شده بود با خودش  
حرف می زند که :

— ارتباط نامشروع بین ولیعهد کشور ایران با فراش دبیرستان .... خدای  
من .... خدای من .... این دیگر غیر ممکن است . نه . نه .... این  
دیگر وحشتناک است .... این وقاحت است .... این بی شرمی است ....  
و بعد فریاد کشید :

— ولیعهد دیوانه شده .... این هرزگیست .... این زشتی است .... این  
انحراف است .

دکتر نفیسی که فردی دانشمند بود خیلی زود پی می برد که کار از کار  
گذشته و دیگر هیچ اقدامی نمی تواند صورت بدهد چه این عمل یک عامل  
روانی دارد که در زمان کودکی در شخصیت فرد شکل میگیرد و در مرکز  
هیچ دلیل و برهانی نمی تواند ولیعهد را از این راه ناصواب باز دارد و به  
فکر می نشیند که اگر کار این رسوائی از مدرسه درز کرده و به گوش رضاخان  
برسد چنان وضعی برای او و فامیلش پیش می آورد که حتی یکی از آنها زنده  
باقی نمانند و بهمین دلیل تصمیم میگیرد ولیعهد را وادار به ترک تحصیل  
کند و با فشارهای او با اینکه فقط یکماه به پایان سال سوم تحصیلی باقی  
مانده بود، ولیعهد تحصیل را نیمه کاره رها کرده و حاضر به بازگشت به  
ایران می شود، البته به شرطی که ارنست پرون هم به سمت معلم ورزش او  
را در این بازگشت همراهی کند !!

بزودی قرار و مدار لازم توسط ولیعهد با ارنست پرون گذاشته میشود  
منتها ارنست پرون که در روباه منشی و مکار بودن لنگه نداشت با ولیعهد قرار  
می گذارد چون عاشق تو هستم فقط در صورتی با تو به ایران می آیم که با

هم از حراج نمانیم!

ولیعهد که متعجب شده بود پرسید:

— مگر چنین کاری ممکن است؟

و ارنست پرون برای ولیعهد شرح میدهد که چگونه این عمل در اروپا ممکن بوده و دو همجنس علاقمند در صورت تمایل توسط کشیشی که او هم اینکاره است با همدیگر عقد شده و بصورت زن و شوهر دائمی در می آیند.

و بهمین دلیل در کلیسایی بین شهر لوزان و ژنو کشیشی همجنس باز ولیعهد (شاه مخلوع) را برای ارنست پرون فراش کالج روزای عقد میکند و بدین صورت هر دو زن و شوهر رسمی میشوند، منتها ارنست پرون شوهر و شاه ایران زوجه قانونی او!

و بدین صورت ولیعهد ایران همراه شوهر قانونی اش وارد ایران میشود و دست تقدیر و حامله شدن گیتی باعث میگردد که راز این عمل درز کرده و توسط مریم خانم فاش گردد.

شاید تا آن زمان مریم خانم و ارنست پرون تاحدی دکتر نفیسی و آقای مستشار تنها کسانی بودند که از مفعول بودن ولیعهد ایران اطلاع داشتند ولی اطلاعات مریم خانم از اطلاعات دیگران کامل تر می نمود.

بزودی رضا خان هوس نوه میکند و به ترتیبی برنامه عروسی فوزیه را با محمد رضا می ریزد و بعد از مقدمه چینی های قبلی و مراسم عقد و عروسی و غیره برای مراسم شب زفاف یکی از اطاق های طبقه فوقانی کاخ مرمر در نظر گرفته میشود.

مریم خانم می گفت: منکه از ناتوانی و انحراف جنسی ولیعهد مطلع بودم، خیلی دلم میخواست بدانم بعد از این مدت که ولیعهد همیشه با ارنست پرون بوده و زنی بخود ندیده است، چگونه با فوزیه مواجه خواهد گردید بهمین منظور و از روی کنجکاوی از سر شب در اطاق پهلویی پنهان شدم و در را روی احتیاط از داخل قفل نمودم — و آخر شب بود که عروس و داماد





آیا این دختر محمدرضا پهلوی است و یا دختر ارنست پرون سوئسی؟!؟

وارد حجله شدند - بخاطر کنجکاوای یک صندلی زیر پای خود گذاشته و از شیشه‌ی بالای درواز وسط پرده به داخل اطاق نگرستم .

فوزیه با لباس عروسی در میان اطاق ایستاده بود و با قیافه زیبایش به انتظار شیرینی شب عروسی بود ، بعد آهسته آهسته شروع به بیرون آوردن لباس‌هایش نمود تا جائیکه کاملاً " لخت گردید .

ولیعهد سرجایش ایستاده و حالت چوب خشکی را داشت که هیچگونه حرکتی از او سر نمی زد ، فوزیه قدری بانتظار ایستاد ، بعد بدنش آهسته آهسته شروع به لرزش کرد و به ولیعهد گفت .

— آه چرا مثل مجسمه ایستاده‌ای یک ذره هم کمک نمی‌کنی . . . .  
با شنیدن این حرف ولیعهد دست فوزیه را گرفت ، او را بطرف تخت برد ، او را بر روی تشک انداخت ، بعد چراغ اطاق را خاموش کرد و بعد رفتن به توالت از اطاق خارج گردید .

هرچند اطاق خاموش بود ولی من حدس می‌زنم کسیکه به اطاق برگشت باید ارنست پرون باشد .

و در سال ۱۳۱۹ وقتی فوزیه شهنواز را زائید ، رنگ چشمان شهنواز عیناً " ارنست پرون عسلی بود و رنگ موی شهنواز مانند رنگ موی خانواده پرون در اوایل تولد طلائی و با افزایش سن مانند پدرش به خرمائی گرائید و شهنواز چنان شباهتی به ارنست پرون داشت که اگر در مجلسی در کنار هم قرار میگرفتند همه حضار از شباهت آن دو تعجب میکردند - اولین کسی که از درباریان که با این راز پی برد اشرف بود که بر عکس برادرش بسیار زنگ و زبل بوده و با فهمیدن این راز برگه‌ای بدست آورد که تمام عمر بر ولیعهد وقت و شاه بعدی مسلط باشد - شهنواز نیز بعدها با این راز پی برد و بهمین دلیل به مشروب پناه برد و تا بدان حد در این راه پیش رفت که روزانه ۲ بطری ویسکی می‌خورد و بعد هم در این اواخر به هروئین و مخدرات معتاد شده بود .

بزودی جنگ جهانی دوم در میگیرد و انگلیس دم نوکر خود رضاخان

را گرفته و از مملکت بیرون میکند و بجای او فرزند هم جنس بازش را به تخت سلطنت می‌نشانند ولی در حقیقت این محمد رضا نبود که بجای رضا خان به سلطنت رسید بلکه همه درباریان میدانستند که شاه حقیقی ارنست پرون معروف است که همه کاره امور بوده، و نفوذ او در شاه غیر قابل تصور است. احترامی که درباریان به ارنست پرون می‌گذارند بی سابقه بود، و ارنست پرون این فراش سابق مدرسه قدر این نعمت و شوکت را خوب میدانست و کاملاً به خود نقش راسپوتین دربار ایران را داده بود و دختران دربار را با سحر کلام به رختخواب می‌کشاند و مهره ماری که شاه را به بستر کشانده بود چنان شوکتی یافت که در تاریخ بی سابقه است و البته در این راه از لاس زدن با سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس غافل نبود و از این لحاظ مقام خود را هر آن تثبیت میکرد و با اصطلاح معروف دوسره و بلکه سه سره بازی مینمود. ارنست پرون شوهر شاه خیلی هم بی پروا و بی احتیاط بود بطوریکه مریم خانم می‌گوید یک شب که به شاه مشروب تعارف میکرد به او گفت:

— بخور تا عقل از ماتحتت به مغزت بپاید!

و با بکروز که شاه عملی را بر خلاف میل او انجام داد گفت:

— تو بجای مغز با شکمت فکر میکنی!

ارنست پرون نه تنها همه کاره شاه و حکومت بود بلکه کسی بود که مرل شوهری را هم از طرف شاه برای فوزیه بازی میکرد و از عجایب روزگار فوزیه هم چنان علاقهای به این فراش سابق دبیرستان پیدا کرده بود که غیر قابل تصور است، اما پرون در این اواخر چنان سرش با زنان دیگر گرم بود که دیگر به فوزیه نمیرسید و یک شب که خوب مست شده بود به مریم خانم گفته بود:

— پرونده فوزیه خانم را به بایگانی راکد قلم فرستادم .  
و همین مریم خانم میگوید که یک روز فوزیه ضمن درد دل کردن به من گفت:

— همه دلخوشی من در این گوشه غربت وجود ارنست پرون بود ولی اکنون احساس میکنم که او راهبرای همیشه از دست داده‌ام با این وصف دیگر ماندن من در اینجا بی‌بهره است.

و چندی نگذشت که فوزیه طلاق گرفت و از ایران رفت. ارنست پرون میتواند این افتخار را داشته باشد که لااقل یکبار با تمام درباریان ایران همبستر شده است البته این افتخار هرگز در مورد ثریا شامل حال او نشد زیرا ثریا زنی بود ایلاتی و با غیرت و بهیچ صورت زیر بار هیچ نوع بی‌ناموسی نمی‌رفت.

قصه انتخاب ثریا نیز به سمت ملکه ایران شنیدنی است، چون شاه خود دارای یک رگه زنانه است از این رو هیچ علاقه نسبت به جنس نرسان نداشت و از این جهت بدون آنکه شاه چهره ثریا را دیده باشد و یا او را پسندیده باشد وی را به عنوان ملکه آینده ایران رسماً نامزد نمود و اگر هم از قضای روزگار ثریا زیبا در آمد این انتخاب شایسته‌ی شمس خواهرشاه بود و نه خود شاه.

بعد از مراسم عروسی شاه و ثریا این دو زوج برای مراسم شب زفاف به حجله می‌روند ولی از آنجا که شاه نمیتوانست اینبار هم از ارنست پرون بجای خود استفاده کند چون بزودی تمام فامیل ثریا که به‌ختیاری بودند مطلع شده و آبروی او میرفت ناچار دست به دروغ زنی برداخته و به ثریا میگوید:

— در اثر سوء قصدی که در واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در دانشگاه تهران به جانش نمودند قوای جنسی‌اش را از دست داده.

و ثریا که از یک خانواده قدیمی و بزرگ بود به شاه قول میدهد که با وضع موجود بسازد و به کسی حرفی نزند و راز عینین بودنش را به کسی آشکار نسازد.

البته شاه امیدواری بسیار داشت که بزودی ارنست پرون به ثریا نزدیکتر

پادشاه و ملکه در مراسم عروسی شاه و ثریا  
 در کاخ گلستان تهران در سال ۱۳۰۴ خورشیدی  
 جلوس شده اند. در این تصویر، پادشاه و ملکه  
 در کنار یکدیگر نشسته و در میان آنها  
 یک میز کوچک قرار دارد. در پس‌زمینه،  
 دیوارهای کاخ و سقف آن دیده می‌شود.



تصویری از عروسی شاه و ثریا

شده و وظایف او را به انجام برساند و با اینکه ارنست پروین این بار واقعا " دیوانهوار عاشق ثریا شده بود ولی ثریا به او اجازه کوچکترین بی حرمتی را نمیداد و حتی یکبار ثریا به مریم خانم گفته بود:

— ارنست پروین موضوع های بچه گانه و پیش افتاده برای صحبت انتخاب میکند که دل آدم را بهم میزند .

و در محیط فاسد دربار ثریا اولین دختری بود که من دیدم توانست سرخستانه در مقابل ارنست پروین ایستادگی کند و از شرافت و ناموش خود دفاع نماید . یک روز هم که از مزاحمت های او بجان آمده بود گفت:

— بزرگترین مبدختی برای آدم این است که در این محیط فاسد نتواند فاسد باشد .

بدین طریق دست روزگار دختر یکی از اصیل ترین قبایل ایران را ملکه ایران کرد و این دختر که از مادر آلمانی و از پدر ایلاتی بود بقدری به پرستش خود احترام میگذاشت که با اینکه در تمام مدت در دربار کثیف شاه بسر میآورد ولی عده ای میگویند ثریا دختر وارد ایران شد و دختر از ایران خارج گردید!

مدت های مدید یعنی در تمام مدتی که ثریا ملکه ایران در دربار کثیف پهلوی زندگی میکرد فقط به این تصور که شاه در اثر حادثه تیراندازی دانشگاه رجلیت خود را از دست داده است اطاق خواب جداگانه داشت و با این نوع زندگی خو گرفته بود و میساخت ولی بعد از این همه مدت عاقبت از رفت و آمدهای متعدد ارنست پروین مشکوک میشود و از اینکه میدید او تنها کسی است که شب و روز و گاه و بی وقت به اطاق شاه مملکت که کسی را به آن راهی نیست می رود کم حس کنجکاویش به جوش می آید و البته با گزارشات و شایعه هایی که به گوش او خورده بود مصمم میگردد که سر از این راز بردارد ، بقیه این داستان را همانطوریکه ثریا به یکی از دوستان خود گفته است گوش کنید . ثریا به یکی از نزدیکان خود گفته است:

من همیشه از رفت و آمد شبانه (ارنست پرون) به اطاق خواب شوهرم (شاه) مشکوک و مظنون بودم و بخود میگفتم:

ارنست پرون چرا به اطاق خواب شوهر من می‌رود. او چه کاری می‌تواند با شاه داشته باشد؟ این فکری بود که مدت‌ها مغز مرا اشغال کرده و روز بروز کنجکاو مرا بیشتر میکرد، من بالاخره یک روز می‌بایست از علت این ارتباط مطلع میشدم. بهمین دلیل و بدنبال این کنجکاو‌ها یکشب پاورچین پاورچین به پشت اطاق خواب شوهرم رفتم و از سوراخ کلید بداخل اطاق نگرستم وای خدای من... چه دیدم؟

شوهر تاجدارم را پدر ملت ایران را در حالیکه.....؟

برای یک لحظه مثل اینکه سراپا فلج شدم و قدرت حرکت از من سلب شد، نقطه‌های آتشی جلوی چشم‌هایم میرقصیدند. احساس کردم که داغ و سرد میشوم، قلبم به سختی فشرده شد و طوفان سنگینی در دریای زندگی‌ام غوغا کرد و آرامشم را بهم زد، چند لحظه منگ و گنگ و بحالت خمیده‌خیره خیره بداخل اطاق خواب نگرستم، مثل اینکه در همان مدت کوتاه دیوانه شده بودم، گوئی عقلم کار نمی‌کرد.

نمی‌توانستم بفهمم که چه اتفاقی روی داده است، سرو صورت آنها مثل اشباح خبیثه‌ای در مغزم رژه می‌رفتند و بمن دهن کجی میکردند، باور کن در آن لحظه زانوانم چنان می‌لرزید که گفتنش مشکل است.

فردای آنشب در سپیده‌دم ثریا چمدان را می‌بندد و با کوله باری از غم و اندوه و با قلبی شکسته و غروری پایمال شده، بدون اطلاع شوهرش با اولین پرواز دربار را بسوی آلمان ترک میکند. ثریا از آلمان به شاه تلفن کرده می‌گوید:

چون من همه چیز را با چشم خود دیدم و از اعمال وقاحت آمیز و ننگین و غیر انسانی تو آگاه گشتم دیگر حاضر نیستم روی نحس‌ترایم بهینم فوراً "طلاق نامه مرا بفرست.

شاه که می‌بیند آبرویش در خطر است و از طرفی به‌لعل مختلف مایل نیست ثریا را طلاق بدهد با عجله صدرا لاشراف رئیس وقت سنا را به آلمان می‌فرستد که با صلاحدید خود و بهر طریق که مقتضی میدانند ثریا را راضی به بازگشت نماید، ولی چنان احساسات ثریا جریحه‌دار شده بود که بهیچ صورت راضی به بازگشت نمی‌گردد و صدرا لاشراف بدون آنکه بتواند کار مثبتی انجام دهد باز می‌گردد.

این بار شاه دست بدامن عموی ثریا یعنی آقای سناتور ایلخان ظفر میشود و او را با سفارشات عدیده رهسپار آلمان میکند - ثریا که به‌لعل غرابت نمی‌توانست از پذیرفتن عموی خود شانه خالی کند با او به مذاکره نشست و تمام ماجرا را بیان می‌کند. با اینکه عموی او پیشنهاد میکند که تو در ظاهر همسری خودت را با شاه حفظ کن ولی بایکی از جوانان برومند ایل بختیاری ازدواج کن تا بدینصورت ولیعهد آینده ایران از ایل بختیاری باشد ولی ثریا بزیربار این بی‌ناموسی نرفته و به شاه پیغام میدهد فوراً "طلاق نامه‌اش را بفرستد والا با مخبرین و ارباب جراید و رسانه‌های گروهی مصاحبه کرده و بدین طریق تمام مآوِقع را بدنیا اعلام خواهد کرد.

عموی ثریا که بهیچ صورت نمی‌تواند ثریا را راضی کند تا یک نقش سیاسی بازی کرده و سلطنت را به ایل بختیاری برگرداند با توشه باری از تهدید و ملامت باز میگردد و شاه که خود رادر برابر یک خطر بزرگ اخلاقی می‌بیند فوراً "طلاق نامه را صادر و بشرط آنکه ثریا تا آخر عمر چیزی در این منوال بکسی نگوید حاضر میشود مادام‌العمر ماهیانه ۱۰ هزار دلار باو حق السکوت بپردازد، که البته اخیراً "مجله اشتراش گزارش داد که این مبلغ به دو برابر یعنی ماهانه ۲۰ هزار دلار افزایش یافته که همه‌ماهه از دربار ایران جهت ثریا ارسال و ۲۰ هزار دلار توسط دولت آلمان بابت مالیات کسر می‌گردیده است.

[illegible]

حالا بد نیست نظری به کتاب " خاطرات ثریا " بیاندازیم و ببینیم با وجود تهدیدی که شاه همیشه در مورد قطع حقوق ماهیانه او می نمود چه نکته هایی از این کتاب می توانیم بیرون بکشیم که با اینکه بسیار در قالب ابهام نگاشته شده است ولی حاوی مطالب بسیار جالبی است که می تواند افشاگر بسیاری از مسائل باشد .

ثریا در این کتاب می نویسد :

مسئور است بیرون اهل سوئیس غربی بود که درباری ها او را راسپوتین ایران می نامیدند . این شخص در ابتدا باغبان و یامستخدام کالج شبانه روزی بوده که شاه پس از اتمام تحصیلاتش در آن کالج او را با خود به ایران می آورد با اینکه رضا خان آدم سختگیری بوده و خارجیان را بدر بار راه نمی داد ولی بخاطر ولعهد استثنائاً " این شخص را در دربار پذیرفته و این شخص از آن به بعد هرگز بکشورش سوئیس بازنگشت و پست رسمی هم در دربار نداشت ، بلکه در دربار بعنوان دوست شخص شاه مانده بود و با اینکه این شخص فاقد سواد و معلومات بود ولی در دربار ایران نزدیکترین شخص به شاه محسوب میشد و در حقیقت مشاور مخصوص شاه بود ، او هر روز باطابق خواب شاه میرفت ، کسی بدرستی نمی توانست بفهمد که او در اطاق خواب شاه چه میکند ، برای چه آنجا میرود این شخص در عین بیسوادی خود را یک فرد خود ساخته میدانست و خود را یک آدم فهمیده و فیلسوف قلمداد میکرد ، او ضمناً " رابطی بین شاه و سفراء امریکا و انگلیس بود ، قبل از ورود من بدربار او بطور مرموزی مصدوم شده بود و یکی از پاهایش از کار افتاده بود ، درباریها در گوشی بهمدیگر می گفتند که او را مسموم کرده بودند و از کار افتادن پایش بخاطر مسمومیت بوده ، زمانیکه من ملکه ایران شدم و بدربار رفتم خیلی سعی کرد که در امور داخلی و ارتباط زناشویی من با شاه دخالت کند ، اکثر اوقات باطابق من می آمد و موضوعات خیلی محرمانه مربوط به امور جنسی را می خواست با من مطرح سازد ، امریکه بهیچوجه به او مربوط نبود .

یکشب موقعی که در باره روابط جنسی و زناشویی من با شاه سؤال میکرد کاسه صبرم لبریز شد و با او گفتم فراموش نکنید لطفاً "آقای پرون که چه کسی در مقابل شما قرار دارد این سئوالات شما خیلی جسورانه است ، ارتباط زناشویی من با شاه بهیچوجه به شخص شما مربوط نیست . او بسا دلخوری خودش را عقب کشید و در هر فرصتی سعی میکرد که بمن نیشی بزند مخصوصاً " من تنها مورد کینه‌ی او قرار نداشتم بلکه او سعی میکرد که بین خواهران شاه هم نفاق بهافکند ، یکروز با شمس گرم میگرفت و روز دیگر با اشرف ، هرگز آدم نمی‌توانست بفهمد که او طرفدار چه کسی است و میخواهد از چه کسی طرفداری کند ، من قرار بود در تاریخ سال ۱۳۲۹ ازدواج کنم و لباس عروسی هم بوسیله کریستن دیور تهیه شده بود ولی بعلت مریض شدنم عروسی ما در بهمن ۳۰ برگزار شد و در ۲۱ بهمن ۱۳۳۷ تهران را ترک کردم و شاه بعداً طلاقنامه‌ام را فرستاد .

این گفته‌ایست که عینا " ثریا نوشته و در تمام جراید وقت اروپا به چاپ رسیده است ، فردی که مدت ۷ سال تمام در دربار ایران بسر برد و بعد از طلاق هم برای حق‌السکوت ماهیانه ۱۰ هزار دلار ( بعداً " ۲۰ هزار دلار ) برایش تعیین شد ، که البته این پول یکی برای حق‌السکوت با و پرداخت میشد و دیگر اینکه تا آخر عمر حق شوهر کردن نداشت چون اگر بعد از شوهر کردن و احیاناً " بچه دار شدن همه چیز بر ملا میشد هر چه شاه رشته بود پنبه می‌گردید و همه می‌فهمیدند که شاه عنین است !

این گفتار ثریا دیگر جای هیچگونه شک و تردید باقی نمی‌گذارد که شاهنشاه آریامهر یک فرد ناقص الخلقه عنین مادر زاد و یک فرد همجنس باز میباشد و در سن ۱۸ سالگی با مرحوم ارنست پرون فراش سابق دبیرستان روزای ازدواج نموده و شوهرش تا آخرین لحظات زندگی در کنارش بوده است !

## درباره فرح چه می‌گویند؟

حالا بد نیست یک بررسی دیگر در مورد قسمتی از زندگی شاه که با فرح گذرانده بود داشته باشیم و ببینیم که نویسندگان در مورد این قسمت از زندگی شاه مخلوع ایران چه می‌گویند.

اینان و بعضی از جراید خارجی و مخصوصاً "جراید امریکائی قلم زده‌اند که ولیعهد پسر حقیقی شاه نیست و چون در جواب دلیل آورده شود که تشابه شکلی این دو به حدی است که امکان هر گونه تهمت را غیر ممکن می‌سازد و شکل بینی و چشمان و فرم کلی صورت ولیعهد را بقدری نزدیک به شکل صورت شاه میتوان یافت که این اتهام قدری مغرضانه بنظر میرسد.

ولی مدعیان در جواب می‌گویند که ولیعهد بیش از آنکه به شاه شباهت داشته باشد به نامزد قدیم فرح که همراه او به ایران آمد و در تمام این مدت به عنوان رئیس دفتر مخصوص درکنارش بود شباهت دارد و همچنین است سایر کودکان شاه که شباهتشان به کریم پاشا بهادری غیر قابل کتمان است.

بهتر است از زبان این نویسندگان و دوستان گذشته فرح دیبا درپاریس قسمت‌هایی درج کنیم و نتیجه گیری از مجموعه این نظریات را بعهدہ خود خوانندگان گرامی بگذاریم.

یگنوب فوجی که در باره روابط جنسی و ریاضیاتی سیاه‌شاه سؤال می‌کرد  
 کتابچه عیون امیریز شد و بهار گنیمت فراموش نگید لطفاً آتای پروین که همه



عده ده‌هزاره آن تالیفات را در اختیار من گذاشت و من به آن دست‌نخورده  
 فوج را اردشیر زاهدی برای شاه پیدا کرد

بدوا" باید بدانید که فرح فرزند یک خانواده طبقه سوم یعنی استوار خسرو دیبا بود که با مزاجت او با فریده قطب متولد گشته بود - پدر خیلی زود و در آوان جوانی در اثر سرطان فوت میکند ( فرح در موقع مرگ پدر ۶ ساله بود ) و فریده دیبا تنها دخترش را به تهران آورده و به دست برادرش میسپارد و خود در تبریز به شغل پرستاری و کلفتی در خانه ایپکچی نام تاجر می پردازد که بعدا شغل خود را به خیاطی تغییر داد .

فرح در خانه دائیش تربیت خوب می بیند ، یعنی در کودکی او را به مدرسه ایتالیائی ها می گذرانند و تا سن ده سالگی در آنجا مشغول تحصیل میشود و در این سن دائیش او را به مدرسه ژاندارک و بعدا " دوره متوسطه را در مدرسه رازی تهران طی میکند - بعد از مدتی دائی او را به پاریس فرستاده و فرح مدت ۲ سال به فراگرفتن طراحی و نقاشی می پردازد .

نقل قول میشود از یکی از هم شاگردان و هم اطاقی های گذشته فرح بنام ناهید . . . . که اینک زن یک فرانسوی است که فرح قبل از ازدواج با شاه فعلی نامزد داشته و نام این نامزد هم کریم پاشا بهادری بوده است . این نامزدی در اواخر تابستان سال ۱۳۳۸ انجام می پذیرد که در این مراسم ساده عده ای از ایرانیان مقیم پاریس از جمله همکلاسی های فرح در آن شرکت می یابند . در آن تاریخ سن فرح ۲۱ سال و سن کریم پاشا بهادری ۲۳ سال بوده است .

بعد از رفتن ثریا از ایران کسیکه بیش از همه بفکر ازدواج مجدد شاه ایران بود سازمان فراماسونری بود که ریاست آن را در ایران جعفر شریف امامی بعهدہ داشت و بهمین دلیل بعضی عوامل عالیرتبه فراماسونری ایران در گوشه و کنار بکار افتادند که دختری مناسب را که از خانواده طبقه سوم بوده و ضمنا " تن به بعضی برنامه ریزی های قبلی بدهد پیدا کنند .

البته اینان دلیل می آوردند که بسیاری از دختران بی سرو پا در گذشته بعنوان ملکه شاهان اروپا انتخاب گردیده اند از جمله " دوپاری" در



قرن هجدهم و " لال کوس" در قرن هفدهم و " مارتن دولورن" در قرن شانزدهم و " امپریا" در قرن چهاردهم و " فلورا" در جمهوری رم و همین دختران طبقه سه خیلی بهتر از زنان درباری توانسته‌اند بعنوان ملکه انجام وظیفه کنند.

با خاطره بدی که اینان از ثریا داشتند که بهیچوجه تسلیم ارست پرون نشد، اینک بدنبال کسی میگشتند که اصیل نبوده و تن به خواسته‌های پلید شاه و دربار بدهد.

بزودی گره این کار گشوده میگردد و اردشیر زاهدی در یک مهمانی در پاریس فرح را ملاقات و جریان را با اطلاع شاه و رئیس فراماسون‌ها یعنی جعفر شریف امامی میرساند - شاه ندیده او را می‌پسندد و بزودی خبر نامزدی شاه و فرح در همه جا پخش می‌گردد!

با ازدواج شاه و فرح، نامزد قبلی فرح نیز همراه او به ایران باز میگردد و چون حدس زده میشود که فرح قبل از ازدواج درباره نامزد خود با شاه گفتگو کرده بود تا بعد از ازدواج او را همراه خود بدربار ببرد.

البته عده‌ای قضیه را طور دیگری حدس می‌زنند که کریم پاشا بهادری که شباهت شکلی زیادی به شاه داشته و از ۱۰۰۰۰ فامیل بوده است، بقصد قبلی به فرح نزدیک شده و بعد از نامزدی با او مقدمات کار را فراهم میسازد یعنی او از طرف شاه ماموریت داشته است که این کار را به انجام برساند و بهمین دلیل مثل همای بخت بر بالای سر فرح به پرواز در می‌آید و بعد از جلب محبت او قضایای بعدی را طوری ترتیب میدهد که همه از آن مطلع هستید.

فرح در تاریخ ۲۹ آذر سال ۱۳۳۸ با شاه ازدواج می‌نماید و یکماه پس از ازدواج در اول بهمن ماه همان سال آقای کریم پاشا بهادری نامزد سابق خود را به سمت رئیس دفتر مخصوص به دربار میبرد!



لازم به تذکر است که قبلا در دربار پستی بنام " رئیس دفتر مخصوص ملکه " وجود نداشت ، نه ملکه فوزیه و نه ملکه ثریا هیچ یک دارای " رئیس دفتر مخصوص " نبودند . این پست جدید فقط و فقط بخاطر نامزد قبلی ملکه فرح در دربار ایجاد شد تا سر پوشی بر روابط آنان گذارده شود البته توجه کنید دختری که تازه یکماه از مراسم ازدواج مجلل و دست و پا گیر او با شاه ایران گذشته است چگونه به این سرعت به فکرش میرسد که برای خود دفتری درست کرده و از عجایب روزگار نامزد قبلی خود را به ریاست این دفتر بگمارد !!؟

فرح در ابتدای بهمن ماه سال ۱۳۳۸ آقای کریم پاشا بهادری نامزد سابق خود را البته بنام رئیس دفتر مخصوص ! به دربار برده و درست نه ماه و نه روز بعد یعنی در نهم آبان ماه سال ۱۳۳۹ ولیعهد را بدینا می آورد و تحویل ملت شریف و نجیب ایران میدهد !



کریم پاشا بهادری  
وزیر اطلاعات و جهانگردی

آیا این دو عکس بهمدیگر شبیه نیستند؟

کریم پاشا بهادری در نهایت جدیت، به انجام وظایف محوله میپردازد تا ظاهراً "شاه عنین آسوده خاطر باشد و سیر این خدمات تشکیل ۴ کودک قد و نیم قد را میدهد که رشید و برنا اینک به ریش ملت ایران می‌خندند، بابدنیا آمدن فرزند چهارم ظاهراً "وظایف محوله کریم پاشا بهادری پایان یافته و بهمین دلیل یکروز شاه او را صدا کرده و میگوید:

— چون شما جوان مجردی هستید و از نظر شغلی دائماً "با شهبانو فرح در تماس می‌باشید و مجرد بودن شما در انتظار صورت خوشی ندارد لازم است که شما هر چه زودتر ازدواج کنید.

کریم با شنیدن دستورات ملوکانه فوراً "دست بکار شد و با دختر شایسته سال ۱۳۴۶ ایران بنام شهبلا دختر آقای وهاب زاده نماینده کمپانی بی ام و که از حیث قیافه و اندام کاملاً "شبیه فرح بود و جوانتر از او ازدواج می‌نماید. البته این ازدواج طوری ترتیب داده میشود که طرف مربوطه یک دختر معروف باشد تا از این طریق به بعضی شایعات که در خارج وجود داشت



دربار ایران همیشه اصرار  
داشت که به شباهت کودکی  
شاه ولیعهد اشاره کند

خاتمه داده شود.

یکی از درباریان می‌گفت بعد از ازدواج کریم با شهلا، دیگر فرح حال و روز خوبی نداشت و طبیعی است از اینکه شوهر واقعی او که تمام وظائف زناشویی را با او انجام داده است اگر با زن دیگری ازدواج کند باعث کدورت و ناراحتی فکری فرح گردد.

پس از مدتی شاه و فرح تشخیص دادند که دیگر به وجود کریم پاشا بهادری در دربار احتیاجی نیست ( چون کریم وظیفه‌اش را بخوبی انجام داده بود و چهار فرزند برای شاه پس انداخته بود!) پس صلاح دانستند که از نظر هر نوع احتیاط کریم مدتی از دربار دور باشد تا وجودش در دربار تولید سوء ظن نکند، بدنبال این فکر بدستور شاه آقای کریم پاشا بهادری ( دیپلمه مدرسه فلاحی کرج) در کابینه آقای هویدا به سمت وزیر اطلاعات و جهانگردی منصوب گشت و به این ترتیب پاداش خود را گرفت و دربار را ترک گفت.

بعد از رفتن کریم، شاه و فرح از راه عوام فریبی و اغفال مردم این سازمان را منحل نکرده بلکه فردی تحصیل کرده مثل هوشنگ نهاوندی را به سرپرستی آن گماردند و خودتان توجه فرمائید به مشخصات این دو فرد که متعاقباً به ریاست دفتر مخصوص فرح رسیدند. یکی کریم پاشا بهادری: ۲۳ ساله، دیپلمه مدرسه فلاحی کرج، نامزد قبلی فرح و دیگری هوشنگ نهاوندی لیسانس حقوق و علوم اقتصادی از دانشگاه تهران، دکترای حقوق از پاریس نمایندگی ایران در بازار مشترک اروپا، ریاست معاملات خارجی وزارت آبادانی و مسکن، رئیس دانشگاه پهلوی شیراز!

اینک این سؤال مطرح میگردد که چرا فقط یکماه بعد از عروسی فرح در بهمن ماه سال ۱۳۳۸ بی سرو صدا کریم پاشا بهادری جوان ۲۳ ساله، دیپلمه مدرسه فلاحی کرج را که فاقد کاریر اداری بود و هیچگونه سابقه خدمت نداشت برایش یک سازمان تراشیدند و برای نزدیکی بیشتر او را به

سمت رئیس دفتر مخصوص فرح انتخاب نمودند؟!؟

پس از مدتی کوتاه، فرح احساس نمود که قادر به تحمل دوری از کریم عزیزش نیست و کریم دوباره در تاریخ ۱۵ آبان ماه ۱۳۵۶ با سمت مشاور وزیر دربار به خانه اصلی خود بازگشت.

آیا شگفت انگیز و در عین حال مضحک و مسخره نیست که یک جوان دیپلمه و بی تجربه مثل کریم پاشا بهادری بسمت مشاور هویدا نخست وزیر پیشین انتخاب بشود!؟

حالا که شرح این وقایع را از کتاب های مختلف برای شما مندرج کردیم بد نیست نظری به بعضی از قسمت های مصاحبه فرح با مجلات مختلف بیاندازیم.

فرح در جواب خبرنگاریک مجله فرانسوی که درباره جریان خواستگاری شاه از او سؤال کرده بود اینطور جواب داده است. ابتدا به اصل سؤال توجه کنید:

خبرنگار: علیاحضرتا بعد از آنهمه مطالبی که درباره "خواستگاری خارق العاده" شاهنشاه از علیاحضرت نوشته اند، می توانید شخصا "در این باره صحبت بفرمائید، جزئیات این خواستگاری و واکنش شما در روزهای بعدی چه بود و اساسا" ماجراهائی که در روز ۲۹ آذر ماه سال ۱۳۳۸ به ازدواج شما انجامید از چه قرار بوده است؟

فرح: من بهنگام نامزدیم با اعلیحضرت ۲۱ سال داشتم، درپاریس دانشجو بودم و خیال نداشتم که پیش از پایان تحصیلاتم ازدواج کنم، تصویرروشنی هم از شوهر ایده آل در ذهن خود ترسیم نکرده بودم.

فرح در مصاحبه با مجله زن روز چنین میگوید:

تنها میدانستم که همسرم میباید از نظر شخصیت و فراست و هوشیاری از من برتر و والاتر باشد. من درباره چگونگی خواستگاری اعلیحضرت از خودم بشما چیزی نخواهم گفت و این رازی است میان ما دو تن !!!

و حالا توجه کنید که فرح در مصاحبه با روزنامه الاهرام چاپ قاهره چه میگوید:

س - در ازدواج با شاهنشاه آیا شما نیز تاثیری داشته‌اید؟  
شهبانو خندیدند و گفتند:

- در واقع نه .... شاید یک تصادف بوده باشد، ولی بنظر من شاهنشاه در این مورد و پس از چندین سال کشور داری برای خود افکاری داشتند که میبایست به آن تحقق بخشند!

چون هرزمان شایعه‌های مختلفی مخصوصاً "در اروپا به سر زبان می‌افتاد و بسیاری دست اندرکاران از گوشه و کنار چیزهایی شنیده بودند، شاه برای خنثی کردن این شایعه‌ها تصمیم می‌گیرد خود را از نظر عموم یک زن باز حرفه‌ای نشان دهد و بهمین جهت بوسیله رسانه‌های گروهی و با یک نقشی از پیش آماده شده ترتیب تبلیغات متعددی را در این مورد میدهد که بد نیست به قسمت‌هایی از این نمایشات توجه بفرمائید.

در سال ۱۳۵۱ در تهران یکمرتبه شایع شد که شاه میخواهد مجدداً " با دختر جوانی ازدواج کند، حتی خبرنگار مجله زن روز فوراً " نزد فرح شتافته و با او مصاحبه می‌نماید ( حالا در آن شرایط سانسور چگونه یک هم چنین مطلبی در مجله زن روز چاپ میشود فقط اسرار آنرا شاه و فرح و کریم پاشا بهادری میدانند!).

س - علیاحضرتا از اینکه اعلیحضرت همایونی می‌خواهند با دختری ازدواج کنند شما ناراحت نیستید؟

و خوب گوش کنید ببینید که فرح که خود بانی تصویب قانون حمایت خانواده از مجلس شورای ملی بود چه جواب میدهد:

- چرا باید ناراحت باشم، مگر پدر اعلیحضرت سه زن نداشت، حالا چه اشکالی دارد که اعلیحضرت همایونی هم دو زن داشته باشند!  
که البته بعداً " معلوم گردید که این جریان یک مانور کاملاً " مشخص

تبلیغاتی بوده است.

یکی دیگر از مسائلی که جنبه‌های مختلف این تبلیغات انحرافی را نشان می‌دهد آنست که در مطبوعات خارجی بارها مطالبی بصورت رپرئتاژ آگهی در باره روابط شاه ایران با این و یا آن هنرپیشه‌ی سرشناس خارجی به چاپ رسیده است. یکی آنکه مگر شاهان دیگر شهوت رانی نمی‌کنند؟ مگر کسی از این روابط با خبر میشود؟ مگر شاه و شاهزادگان عربستان و کویت که به زن‌بارگی معروف هستند هنوز کسی از عملیات جنسی آنان مطلع گشته است؟ آیا هنوز کسی میداند که تا کنون چند هنرپیشه معروف سینما به سر وقت شاهزاده فهد رفته‌اند؟! ..... و اگر این مطالب در مطبوعات اروپا به چاپ می‌رسید علت آن بود که شاه طوری برنامه ریزی میکرد که موضوع از جایی درز پیدا کند و بر عنین بودن او سرپوش گذارده شود. فقط کافیست به یکی از این موارد که در یک زمان معین! در چند روزنامه دنیا ( آنهم در یک روز) در شهرهای هامبورگ، آنکارا، پاریس، لندن و نیویورک به چاپ رسیده توجه بفرمائید:

# Was der Schah mit der schönen Sufi hat



Sufi, die 21jährige Schah-Freundin

اکنون باید با نظر تعمق به فکر نشست که شاه ایران که دارای همسر و چهار

فرزند است، هدفش از ارسال این مطلب بنام "معشوقه شاه ایران" برای تمام جراید دنیا چیست؟ و ادعای اینکه خانم صوفی دختر آقای سرهنگ صوفی رئیس سابق زندان قصر که در حال حاضر یکی از ندیمه‌های فرح میباشد معشوقه اوست چیست؟

آیا اگر این مطلب درست بود چرا فرح بعداً "خانم صوفی را از ندیمه‌گی خود خلع نکرد؟ و آیا به چه طریقی این مطلب آنهم در یک زمان واحد به خارج درز پیدا کرد و در تمام روزنامه‌ها و مجلات مهم اروپائی و امریکائی به چاپ رسید؟ آیا این مطلب را مامورین سفارت ایران در ممالک خارج در یک زمان به مطبوعات نداده بودند تا شاه سرپوشی بر عین بودن خود بگذارد؟

به یک شامورتی بازی ماهرانه و کاملاً "حساب شده دیگر توجه بفرمائید که در مجلات آلمان به چاپ رسید:

## Der Schah lud deutschen

### Busenstar in den Kaiser-Palast ein



Karin Schuler zeigt die Schah Medaille.

کترین شولر "ستاره سینه" است راست: در صحنای از فیلم سکسی مورد توجه شاه (وی در عکس روزنامه ناملاً لخت است) مستحب: در حالیکه مدال ۲۵مین سال سلطنت شاه را در دست دارد.



Der Schah lud den Busenstar ein.

ظاهراً "شاه که می‌بیند راز او دارد در اروپا فاش میشود ترتیب سفر

یکی از هنرپیشگان سکسی روز اروپا را آنهم با بوق و کرنا به ایران می‌دهد و دو روز بعد این مطلب با آب و تاب فراوان باین صورت در جراید آلمان به چاپ میرسد:

" شاه ۵۸ ساله ایران ترتیب پرواز خانم کارین شوبرت ستاره‌ی زیبای فیلم‌های سکسی آلمانی را بقصر خود داد. شاه ۲۵ هزار مارک بابت ساعاتی را که با وی سپری کرده بود به او پرداخت، دختر هامبورگی از طریق یک شرکت پخش فیلم (!) از این دعوت مطلع گشت، کارین در باره ساعاتی را که با شاه ایران سپری کرده گفت (خوب توجه کنید آیا اینها مطالب عمومی است که فوراً فاش شود آنهم بوسیله خود هنرپیشه اصلی!!):

— بینهایت عالی بود، شاه مرا در فیلم سکسی داغی بنام " پونیتون فریاد نیمه شب " دیده بود و همان زمان تصمیم گرفت که هر طور شده با من ملاقات کند و همینطور هم شد. او از سوء قصد هائی که نسبت به او شده بود و همچنین کارهای متعدد و نیکی که برای کشورش انجام داده برایم گفت.

خبرنگار مجله درباره نزدیکی با شاه ایران از کارین سؤال میکند و او جواب می‌دهد:

تا آدم از نزدیکی چه بفهمد؟ دست در دست گذاردن و بوسیدن در میان صمیمی‌ترین محافل امری است متداول، من یک زن هستم و همانگونه که یک زن باید رفتار کند رفتار میکنم.

هنگام خدا حافظی شاه یک سکه‌ی طلای با ارزش از زمان تاجگذاری خود بوی هدیه داد.

و بدین لحاظ می‌بینیم که خانم کارین صریحاً " اعتراف نموده که موضوع هم آغوشی در بین نبوده و او مانند بعضی زنان لاف‌زن کشور خودمان بر خلاف واقع ادعا نکرده که افتخار عم آغوشی با شاه نصیبش گشته است. و دیگر اینکه معنی دارد که شاه ۱۰۰ هزار تومان آنهم برای یکشب خرج کند

و بعد این مطلب با آب و تاب کامل در جراید خارجی منعکس شود؟! باید پرسید روزی که با این بی پروائی این خانم ۱۸ ساله سکسی را با سیل خبرنگاران به دربار ایران خواندند زوجه ایشان یعنی ملکه فرح کجا بودند؟! مطمئناً این بانوی نیکوکار (ملکه محبوب ایران) در این صحنه سازیها و پشت هم اندازیها با شوهرش (این خروس اخته) تباری و سازش کرده است.

یکی از وقایعی که اخیراً رخ داده و می تواند ارتباطی شاید هم اندک با مطالب بالا داشته باشد، مسئله ی آنروز تهران یعنی یکشنبه کذائی است که طبق نقشه ی قبلی تمام بانکها و مشروب فروشی ها به آتش کشیده شد و از عجایب اینکه یکی از این بانکها کاملاً "همجوار یک کلانتری بود (در خیابان فرح) و ماموران کلانتری هم کمترین اقدامی برای فروکش کردن این عمل نکردند شاید هم ترس داشتند که تیری به ماموران خودشان که در لباس شخصی انجام وظیفه میکردند بخورد!

باز از عجایب دیگر اینکه با وجود اینکه منطقه ی حاد جریان در حدود دانشگاه تهران و میدان فردوسی بود با وجود این هیچ خسارتی به دو قطب مورد علاقه ی شهبانو یعنی تالار رودکی و تاتر شهر وارد نیامد و گوئی این دو محل به کلی در ناحیه ی اغتشاش قرار نداشته و یا بر عکس هجوم آوردگان به سینماها (که نتیجتاً "می بایست با سینما و تاتر و سالون پخش تاتر و اپرا و هر نوع آن مخالف باشند همچنان که چند تاتر در لاله زار به آتش کشیده شد) از نظر عقیدتی با این دو سالن مخالف نبوده اند که این هم با اصل قضیه که مخالفت مذهبی با این نوع امکانه باشد جور در نمی آید. پس باین نتیجه میرسیم که قبلاً "عملیات طرح ریزی و حضرت شهبانو هم از این عملیات اطلاع کامل داشته ولی دستور اکید در مورد حفاظت از دو کعبه ی دلخواه خود یعنی تاتر شهر و تالار رودکی داده بود!!

و حالا همین مسئله را به وقایع دیگری ربط بدهید از جمله اینکه تمام فروشگاههای زنجیره ای کورش متعلق به شهبانو بود و هر کدام در ضمن به

چند برابر قیمت بیمه شده بود و هر چند زمان یکبار، یکی از این فروشگاهها به آتش کشیده میشد و سه برابر وجه آن از بیمه مستقیماً "به جیب شهبانو رهسپار می‌گشت".

سابقه‌ی این کارها را داشته باشید تا آنرا ربط بدهیم به ساختمان آقای وهاب زاده همان ساختمان معروف که در روز یکشنبه کذائی به آتش کشیده شد و تماماً "ساقط گردید". همان ساختمانی که به ساختمان بی ام و و یا پاکدیس هم معروف بوده و در خیابان روزولت جنب سینما دیاموند قرار داشت.

بعد از سوختن این ساختمان و اینکه بعداً "معلوم گردید که به مبلغ ۶ میلیون تومان بیمه بوده است بسیاری از دست اندرکاران پی بردند که می‌بایست کاسه‌ای زیرینم کاسه باشد، زیرا این یک بیمه اغتشاش بود و کسی قبلاً "می‌بایست در مورد اغتشاش به آقای وهاب زاده خبر داده باشد".

در ضمن تاریخ بیمه‌نامه هم از آن حرفها بود، زیرا تاریخ این بیمه نامه ۲۹ اسفند ماه ۱۳۵۶ یعنی آخرین روز سال ۱۳۵۶ بوده است و حالا چه امری باعث شده است که آقایان فوق درست آخرین روز سال را برای بیمه انتخاب کنند خود گویای بسیاری از مسائل است.

نگارنده با سابقه‌ای که در این نوع مسائل دارد خوب میداند که بسیاری از تجار وقتی اقدام به واردات کالائی میکردند و اگر این کالا بدلالی بیمه نبود (و یا از تاریخ بیمه‌نامه‌ی آن گذشته بود) و بدلالی کالا خسارت میدید دست بدامن دلالان بیمه میشدند و اینان با گرفتن یک سوم از قیمت کالا (بعنوان رشوه) همیشه موضوع را در دفتر مربوطی سال قبل منتها در آخرین صفحه ضبط و درج میکردند و خودشان بعد از پرداخت خسارت به مشتری، حق خود را هم برداشت میکردند.

و صد البته که بیمه‌نامه‌ی آقای وهاب زاده هم از همین نوع بوده است یعنی شخص به‌خصوصی که از جریان آن یکشنبه‌ی کذائی و نقشه‌ی آتش‌سوزی

تهران و خراب شدن ساختمان ایشان خبر داشته است، حضرت آقا را در جریان میگذارد و ایشان مثلاً " ۱۰ روز مانده به آتش سوزی به صرافت بیمه می افتد و بعد هم چون می بیند اگر تاریخ بیمه نامه ۱۰ روز قبل از آتش سوزی باشد کاربیش پیدا کرده و آبروی او میرود، با قرار و مراری که با کارگزاران بیمه ایران میگذارد مقرر میشود که بیمه نامه ای به تاریخ آخرین روز سال ۱۳۵۶ بنام او صادر کنند ( و لابد آخرین ساعت و در آخرین صفحه ای دفتر بیمه!) که صد البته این امر مهم هم انجام میشود و باز این بیمه نامه برای بیمه ای اغتشاش و آتش سوزی تنظیم می یابد و باز اینکه حضرت آقای وهاب زاده در ۲۹ اسفند ۱۳۵۶ که هنوز هیچ آثاری از انقلاب و اغتشاش نبود با کدام شم اقتصادی این پیش بینی را کرده بوده خود افشاگر بسیاری از مسائل است.

تنها حدس نزدیک به یقین اینست که آقای وهاب زاده قبلاً " به وسیله ای از طرح این آتش زدن ها اطلاع داشته است و به همین جهت به همان نحوه ای که در بالا شرح دادم اقدام به تنظیم یک بیمه نامه معمول می نماید. اما حالا ببینیم چه کسی می توانست آنقدر به ایشان نزدیک باشد که جزء معدودی از طراحان این آتش سوزی بوده و یا لااقل از آن باخبر باشد تا حضرت مربوطه را قبلاً " از حدوث بلا یا مطلع کرده باشد. آیا فراموش کرد هاید که دختر جناب وهاب زاده زن همان آقای کریم پاشا بهادری است ( حالا رسماً " یا مصلحتی معلوم نیست!) و جناب کریم پاشا بهادری هم که معرف حضورتان بوده و میدانید که از کجا می توانسته است قبلاً " کسب خبر نماید، از زن قبلی خود و مادر ۴ فرزند برومندش یعنی سرکار علییه فرح خانم دیبا که ایشان صد هزار البته در جریان طرح ریزی برای عملیات فوق بوده اند والا تا تر شهر و تالار رودکی دو کعبه و قطب دلخواه شان هم در مرکز اغتشاش و آتش سوزی از بین میرفت!

## خبیرخان شوهر دوم شاه

حالا ببینیم بر سر شوهر شاه یعنی ارنست پرون چه می‌آید، به مرور که زمان می‌گذشت پرون آن جوانی و شادابی را از دست داده و دیگر صورت دلخواه شوهر شاه را نداشت. بهمین دلیل شاه از مدت‌ها قبل در صدد بود که به طریقی شوهر خود را عوض کند تا اینکه در اثر جریاناتی در سال ۱۳۴۰ توسط یک مستشار امریکائی با خبیرخان گودرزی کلف باز معروف بین‌المللی آشنا میشود و چندی ازین آشنائی نگذشته بود که شاه دل‌بستگی عجیبی به این مرد پیدا میکند و برای اینکه راحت‌تر به‌وصال شوهر جدید برسد به معدوم کردن ارنست پرون که دیگر پیر و شکسته شده بود و کاملاً "برایش ایجاد مزاحمت میکرد میگردد و پس از ۲۵ سال زندگی زناشویی او را مسموم و بدیار نیستی فرستاد و از شر شوهر اولین خود راحت شد. تا قلبش را در اختیار خبیرخان بگذارد.

خبیرخان همان فرد معروفی است که کتاب راز یک میلیون دلار اودر

جراید امریکا و اروپا چاپ و جنجال بزرگی آفرید.

خبیر خان پسر قلیخان نام بختیاری بود که سالها در مسجد سلیمان در خانه‌ی یکی از روشای سابق شرکت نفت ایران و انگلیس آشپزی میکرده و خبیر خان در آن خانه پا بدنیا نهاده و از دوران طفولیت چون بافرزندان ارباب انگلیسی محصور بود زبان انگلیسی را همچون زبان مادری بخوبی فرا گرفته و تا کلاس ششم ابتدائی درس خواند و در سن ۱۴ سالگی خانه‌ی پدری را ترک و عازم آبادان گردید و در خانه‌ی مستر جی کاک سرپرست ماموران اینتلجنت سرویس انگلستان در آبادان مشغول خدمت گشته بود ، خبیر خان که دارای هوشی سرشار و فهم مناسب و با لیاقت بود نظر مستر جی کاک را بیش از پیش به سوی خود جلب نمود . ابتدا کارهای مستر جی کاک را سروسامانی داد و وقتی مستر جی کاک دریافت که این پسر لیاقت و استعداد انجام کارهای بزرگ را دارد ، او را به جرگه‌ی ماموران خود در آورد خبیر خان در صف ماموران نیز توانست درسایه‌ی هوش فطری به پیروزی‌های بزرگی دست یابد و یکایک کارگران وابسته به حزب توده را شناسائی نموده بر رئیس خود گزارش دهد . حتی پس از جنگ دوم بین‌المللی که حزب توده به همه جا رخنه کرده و سراسر آبادان و اهواز و کلبه‌ی مناطق نفت خیز را زیر نفوذ خویش در آورده و موجب نگرانی شدید عمال انگلیس شده بود ، خبیر خان با بریدن سر حسین گزی سرمایه دار معروف آبادان عده‌ی زیادی از اعضاء فعال حزب توده را در مظان اتهام قرارداد و وسائل گرفتاری آنان را فراهم ساخت .

خبیر خان که آدم نترس و بیباکی بود همه‌ی مشکلات را به نحو احسن حل میکرد و از این راه بر قدرت و ثروت خود میافزود ، پس از خاتمه جنگ با اتفاق نصرالله آذری یکی از مقاطعه‌کاران شرکت سابق نفت ایران و انگلیس مشترکا "کمپ صالح آباد اندیمشک آمریکائی‌ها را خریداری و از منافع حاصله گاراز گودرزی را در محله بریم آبادان تاسیس نمود که امروزه نیز به همین

نام معروف است.

بعدها خبرخان با اتفاق آقای دکتر زنگنه دو خط جدید اتوبوس رانی در آبادان دایر نمود و پس از تصویب شدن قانون ملی شدن صنعت نفت ایران در مجلس شورای ملی ایران و اجرای قانون خلع ید از شرکت سابق نفت ایران و انگلیس و قطع نفوذ انگلیس‌ها خبرخان که دید دوران سروری اربابان انگلیسی تمام شده و دیگر کسی برای انگلیسی‌ها فاتحه بی‌الحمد هم نمی‌خواند فوراً "ارباب عوض کرد و آمریکائی پرست شد و بگروه مامورین سیا پیوست و به تهران آمد.

در تهران با شرکت یکی از عاملین و سر سپردگان امریکا یعنی ابتهاج رئیس وقت سازمان برنامه یک شرکت تجارتی تاسیس نمود.

اولین ملاقات خبرخان با شاه ایران توسط آمریکائی‌ها و بخاطر مسائل ورزشی صورت می‌گیرد، چه خبرخان یکی از ماهرترین و معروف ترین بازی کنندگان گلف در دنیا بود و اولین ملاقات هم بخاطر بازی گلف صورت می‌گیرد که بعدها ادامه یافته و شاه فریفته خبرخان گشته و تصمیم می‌گیرد جای ارنست پرون را به او بدهد و بدین ترتیب خبرخان همه کاره‌ی شاه می‌گردد. در اینجا به نقش اساسی خبرخان توجه کنید که هم جاسوس امریکا بود و هم جاسوس انگلیس و عندالزوم در نقش شوهر دوم محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر که تا آن موقع هنوز آریامهر نشده بود!

خبرخان با دست یابی به اطاق خصوصی خواب شاه به فکر می‌افتد که با زرنگی خاصی که دارد کلکسیون امور جاسوسی خود را تکمیل و بهمین دلیل با سوابق قبلی که داشت خیلی زود موفق میشود که عناصر خود را در گوشه و کنار کاخ بکار بگمارد و ضمناً "به مخفی ترین گاو صندوق شاه و اسناد آن دسترسی پیدا میکند.

اسناد بدست آمده توسط خبرخان شامل صورت کامل حساب بنیاد پهلوی در بانک‌های خارجی و ضمناً "نحوه‌ی خرج کردن کمک‌های اقتصادی

دولت امریکا به دولت ایران که تقریباً "تمامی این پول‌ها عیناً" به حساب‌های شخصی شاه منتقل شده و خبیرخان از این اسناد توانسته بود فتوکپی بردارد. این تصور که عوامل خبیرخان کلید قفل گاو صندوق شاه ایران را داشته‌اند تصوری نادرست بوده، بلکه این گاو صندوق در اطاق خواب شاه قرار داشت و هیچ کس را به این اطاق راهی نبود و رمز و کلید این صندوق طوری ساخته شده بود که بوسائل معمولی گشوده نمیشد.

منتها چون خبیرخان شوهر دوم شاه بود، آزادانه به این اطاق رفت و آمد میکرد و از محل اختفای کلیه اسناد مهم در این صندوق اطلاع داشت و به آن دستبرد می‌زد.

گفتیم که شروع آشنائی خبیرخان توسط یک مستشار امریکائی و آنهم بازی گلف با شاه بود و شاه طوری شیفته و فریفته‌ی این جوان اسپرت من گردید که او را جانشین ارنست پرون نمود و شوهر قبلی‌اش به طریقی مسموم گشت.

شاه با خود می‌اندیشید یک مرد جوان از زندگی چه میخواهد، خانه خوب، اتومبیل آخرین سیستم، سرو وضع آراسته، خورد و خوراک خوب، مشروبات فرد اعلا، معاشرین خوش محضر و زیباروی و احترام در جامعه که شاه میتواند همه‌ی اینها را به خبیرخان در سمت شوهر دومش بدهد. ولی انگیزه و سرچشمه‌ی اصلی‌تر نزدیکی خبیرخان بشاه به چنگ آوردن ثروت و آنهم ثروتی هنگفت بود، خبیرخان که محرم اسرار شاه شده بود و از دزدی‌های او اطلاع داشت متوقع بود که شاه سهمی از دزدی‌های کلان خود را به او اختصاص دهد و لسی شاه میخواست همان رویه گذشته را که درباره‌ی ارنست پرون فراش سابق دبیرستان معمول و مجری میداشت، درباره خبیرخان نیز معمول دارد.

ولی خبیرخان ماجراجو تشنه‌ی ثروت حاضر نبود تا به این مفتیها تن به قضا دهد و شبها وقتش را در کنار پیرمردی، هر چند که شاهنشاه ایران

باشد، زمین بگذارد و بهیج و پوچ بسازد و از اینکه همخوابه اعلیحضرت  
همایون شاهنشاه آریامهر است افتخار نماید!

خبیرخان که از شاه ناامید شده بود، یک شب با حل کردن چند قرص  
خواب آور در گیلان مشروب شاه کلید گاو صندوق را برداشته و با امید پیدا کردن  
جواهرات به گاو صندوق واقع در اتاق خواب شاه دستبرد میزند ولی چون پول و  
جواهری نمی یابد از برخی از اسناد و مدارک درون صندوق فتوکی هائی  
تهیه میکند و با میدا خاذی و حق السکوت گرفتن به امریکا فرار میکند (صحیح تر  
اینست که بگوئیم از مدت ها قبل به این گاو صندوق دسترسی داشته است  
و آنها را تحویل امریکائی ها میداده است و در آخر کتاب علت واقعی خروج  
خبیرخان را خواهیم نوشت). یکی از اسراری که تا کنون مسکوت مانده است  
مسئله خلع شدن تیمور بختیار از سمت ریاست سازمان امنیت ایران است،  
این خلع بد ارتباط کاملی با ماجرای خبیرخان دارد، بطوریکه خبیرخان  
و تیمور بختیار هر دو بختیاری بوده و بهم نان قرض میدادند و تیمور بختیار  
بوسیله همین خبیرخان از کلیه امور داخلی دربار اطلاع حاصل می نمود و از  
جمله خبر داشت که خبیرخان هر شب شاه را زحمت میدهد منتهی به علل  
امنیتی هیچگونه اسراری را فاش نمی کرد، ولی بعد از فرار خبیرخان شاه از  
ارتباط این دو مطلع گردید و از ترس آبرو در صدد طرح یک توطئه بر ضد  
تیمور بختیار برآمد.

تیمور بختیار که اینک کاملاً "پی به عنین بودن و لینعت خود برده  
بود با رفتن خبیرخان بفکر کودتا افتاد که جریانات بعدی به کمک او نیامد  
و در نتیجه از ایران تبعید و معدوم گردید.

البته کسی که بختیار را معدوم نمود همین هژبرخان ثروتمند سنگسری  
معروف است که بعدها پاداش زحمات خود را با اعتبارات چند میلیاردری  
بانکها گرفت - کسی چه میداند شاید که هژبر بزدانی هم یکی از شوهران  
شاه مخلوع بوده است!

فرار خبرخان از ایران با ماجراهای عدیده‌ای همراه است که ذکر آن ها در این کتاب غیر لازم می‌نماید ولی این اسناد چنان آبروی شاه را در سنای امریکا و پیش‌کندی رئیس‌جمهور وقت امریکا برد که ناگفتنی است. و کندی تصمیم گرفت که شاه دزد و هم‌جنس باز را از صحنه سیاست ایران خلع کند که زمان به او مجال نداد و این طرح به اجرا در نیامد.

بعد از فرار خبرخان از ایران شاه به فکر می‌افتد که شخص دیگری را بعنوان شوهر سوم جانشین او سازد و بدین لحاظ آقای محمود صدقی را که جوانی بلند بالا و خوش صورت و بسیار خوش تیپ بود و قیافه‌ای مردانه داشت و عضلات پیچیده‌اش او را قوی و نیرومند نشان میداد جانشین خبر خان کرد.

با این ترتیب شاه تا کنون در دوران زندگی خود سه بار شوهر کرده و سه بار زن گرفته است!

شاه که چشمش از رفتار خبرخان ترسیده بود درباره سومین معشوق و سوگلی خود محمود صدقی بر سر عقل آمد و با خود اندیشید:

— من پیر و او جوان و مغالزه پیر و جوان هیچوقت عاقبت خوش نداشته است و تحت تاثیر این افکار جدید سهام زیادی از بانکها و شرکتها و ساختمانها را به معشوق جدید خود آقای محمود صدقی واگذار نمود و در شب هفدهم مرداد ماه سال ۱۳۵۲ که بمناسبتی به دفترخانه رسمی آقای حائری‌واقع در بلوار الیزابت رفته بودم خود شاهد و ناظر بودم که شاه هتل آریا شرایتون ساخته شده در اراضی موقوفه‌ی قریه اوین را که بیش از ۲۵ میلیون تومان ارزش نداشت به مبلغ ۷۰ میلیون تومان به هواپیمائی ملی ایران فروخت و آقای بهبهانیان به نمایندگی از طرف شاه نسبت به دو دانگ اسناد فروش هتل مزبور را امضاء نمودند و آقای تیمسار خاتمی رئیس‌قبلی نیروی هوائی ( شوهر فاطمه خواهر شاه ) پس از امضاء اسناد برای سهم دو دانگ آقای صدقی چک جداگانه به حواله بانک سپه مرکز نوشته‌بایشان تسلیم

امیرعباس «هویدا» نخست وزیر معلوم شده رژیم «ستم شاهی» و طاغوتی محمدرضامروج فساد در ۱۴ سال نخست وزیری ناحق خود بود. در این ۱۴ سال که از سیاهترین ادوار زندگی ملت ایران بود «هویدا» با تشکیل کابینه هائی مرکب از گروهی مطرب، هموسکسول، دلقک، پاننداز، دزد و سرگردنه بگیر که این اواخر گروهی از فحشاء نیز بدانها اضافه شده بودند، کائنات فساد را در این مملکت پایه ریزی کرد. امیرعباس «هویدا» در کلوب های همجنس بازان انگلستان و اروپا چهره شناخته شده ای بوده است.

مجلسه معروف لایف در ریزنازی پیرامون زندگی همجنس بازان از امیرعباس هویدا و برادرش فریدون هویدا معروف به «فری» به عنوان فر همجنس باز معروف نام برده بود «هویدا» به هنگام نخست وزیری اش گروهی از همجنس بازاها را گرد خود جمع آوری کرده امور کشور را بدست آنها سپرده بود از اعضای کابینه هویدا از غلامرضا کیانپور وزیر دادگستری و اطلاعات کابینه های هویدا که سابق براین ویلونست کافه شکوفه بوده و در مدت روی کار بودن دولت خدمتگزار هویدا! از ضرب گرفتن در کافه شکوفه به وزارت رسید نیز به عنوان بیمار جنسی نام می برند. «غلامرضا کیانپور» که به شاپور خوشگل شهرت داشت، علاوه بر رتق و فتق کارهای وزارتخانه اش! به برهائی مجالس همجنس بازی نیز می پرداخت و خوندنیز در این مجالس به ضرب گرفتن و گرم کردن مجلس می پرداخت. میگویند «شاپور خوشگل» در این مجالس با پوشیدن لباس زنانه نمایشات تخت حوضی هم اجرا می کرده است.

ازدواج «هویدا» با «لیلی امامی» به همین دلایل استمرار نیافت و «لیلی امامی» که متوجه اعمال همجنس بازی «هویدا» شده بود از او طلاق

گرفت. هویدا از اعضای فراماسونری بود از شرایط پذیرفته شدن در لژهای فراماسوندی یکی هم همجنس بازی بوده است که «امیرعباس هویدا» بدان تن در داده بود. راز «هویدا» پس از جدائی از «لیلی امامی» که تا آن زمان فقط زبازند اعضای کابینه ها و دوستان نزدیکیش بود به میان مردم کوچه و بازار هم کشیده شد و بزودی خبر «همجنس باز» بودن «هویدا» طوری شایع شد که حتی در دورافتاده ترین نقاط کشور هم به گوش میرسید. «هویدا» وقتی اطلاع یافت پیرامون انحراف جنسی او شایعات زیادی بر سر زبانها افتاده است به فکر چاره جونی افتاد و برای رد گم کردن سعی کرد از خود چهره ای معکوس سازد از آن پس وی سعی میکرد در عکسهای که از او در مطبوعات چاپ میشود در عکسهای که از او در مطبوعات چاپ میشود حتما عکس یکی دو «زن» نیز باشد. به بازدید سازمانهایی که مختص زنان بود میرفت! از دبیرستانهای دخترانه بازدید میکرد و طبق یک برنامه حساب شده با زنان و دختران عکس میگرفت. یک وزیر زن به کابینه اش آورد و بعدها در مجالس کثیف خود یکی دو زن را هم به بازی گرفت و تلاش کرد مردم او را به چشم یک فرد علاقمند به «زن» بشناسند اما برای گرفتن این خقه، دیگر دیر شده بود و این نیز خود مزید بر علت شد زیرا که هویدا دوست داشت زنانی که در مجالس عیش و عشرت او شرکت می کنند وی را «خواهر» صدا کنند! و یکبار که «مهناز افخمی» وزیر بهائی کابینه اش سهوا او را در نخست وزیری همانطور که در مجالس خصوصی خطاب میکرد «خواهر» صدا کرد دیری نیاید که این خبر نیز از دیوارهای کاخ نخست وزیری گشت و در شهر پخشید! عکسی را که در پشت جلد این شماره ملاحظه می کنید یکی از صدها عکسی است که رئیس دولت خدمتگزار با خواهران خود برای رد گم کردن انتخاب کرده است!

بریده ای از جراید در باره امیر عباس هویدا

نمود.

روز بعد امیر عباس هویدا و شاه کمتر چیزی میدانیم ولی از آنجا که گفته‌اند کبوتر با کبوتر باز با باز ، کند هم جنس با هم جنس پرواز . با سابقه‌ای که از امیر عباس هویدا و بی‌زنی و مفعول بودن او وجود دارد میبایست در نظر گرفت که این دو در این مورد سروسری داشته‌اند !

## فراماسون شدن شاه

یکی از دلایل بسیاری که برای هم جنس باز بودن شاه مخلوع ذکر میکنند عضویت رسمی او در سازمان فراماسونری است .  
درباره این سازمان عجیب که اکثر شعب آن زیر نظر مستقیم انتلیجنت سرویس انگلیس اداره می شود سخنان بسیار گفته شده است اما از هم عجیب تر یکی از شرایط اصلی عضویت در این سازمان است که برای قبول عضویت شخص باید حتما " مفعول واقع گردد !

البته این تعمیم در باره تمام لژهای فراماسونری صادق نیست ، بلکه لژهای مستقل وجود دارند که خارج از رابطه با انگلیس رفتار و عمل میکند و ممکن است در بین این اشخاص ، افراد پاک و نریه هم وجود داشته باشند اما آنچه مورد نظر ماست همان عده افرادی هستند که عضو لژهای مخصوص فراماسونری وابسته به انگلستان هستند و یکی از این افراد هم محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر ایران بود . و صد البته وقتیکه در زمان استبداد و اختناق پهلوی اگر کوچکترین نغمه مخالفی شنیده می شد و یا اگر خانه کوچکی

بعد از در نظر گرفتن صدها مسئله امنیتی بصورت یک کانون سیاسی دست به فعالیت میزد، هرگز از دید سازمان امنیت مخوف شاه در امان نمی ماند و به مانند لانه زنبور بجای آب، گلوله و سرب رهسپار آن میکردند، بسیار بعید می نماید اگر تصور کنیم که این همه لژهای متعدد فراماسونری بدون تأثیر ارباب کل، آزادانه و بدون هیچگونه دغدغه گونیا و شاقول در دست بگیرند و به عبادت ارباب (!) مشغول شوند.

فراماسونری ۳۳ درجه و رتبه دارد که برای گذشتن از این درجه ها مقررات متعددی وجود دارد و کسیکه به رتبه ۳۳ میرسد به عنوان استاد ارجمند نامیده میشود و عجیب آنکه جعفر شریف امامی به این درجه رسیده بود ولی درجه شاه زیر درجه جعفر شریف امامی قرار داشت و به همین دلیل هیچگاه در مراسم و اعیاد رسمی دست شاه را نمی بوسید.

برای ورود به این سازمان مخوف جاسوسی باید از هفت خان رستم گذشت و یکی از شرایط آن همانطوریکه که گفتیم مفعول واقع شدن فرد متقاضی بود ولی از عجایب آنکه بعد از هزار مصیبت و ناراحتی و کندوکاو (و مفعول واقع شدن) تازه فرد انتخاب شده باید خود را برای گذراندن مرحله اول آماده کند و با اینکه اعمال و رفتار این گروه (مانند هر سازمان جاسوسی دیگر) در اختفای کامل صورت می پذیرد ولی بد نیست به نوشته ی نصیرالدین میرزا فرصت حسینی شیرازی در کتاب، نحو و صرف خط آریا و مختصر جغرافیای هند نظری افکنیم و شرط اول گرفتن درجه اول فراماسونری را استخراج کنیم که اینطور نوشته شده است:

درجه اول را " انتردا پرنتمیس " نامند یعنی دخول شاگرد بر استاد از قرائن چنین برمی آید که هر آنچه که متقاضی در بدو ورود از دیگران پذیرفته بود اینک می باید دودستی بصورت، "دخول شاگرد بر استاد" تحویل معلوم الحال های طبقه بالای خود بدهد و با اصطلاح هروف با آنان . . . و . . . آشنا گردد . . . و یا به قولی گهی پشت بر زین، گهی زین به پشت!

شرح و بسط و تفسیر اخلاقیات و مقررات سازمانهای فراماسونری وابسته به لژانگلیس (و یا اسکاتلند) مربوط به این مقاله نیست ولی آنچه که مشخص است اینست که تمام اینان از تمام ارزشهای اخلاقی سقوط کرده و همه وجود خود (از جمله ناموس را) در اختیار دولت بیگانه می گذارند تا یا آنها را به مقام برساند و یا مقام آنان را حفظ کند.

و حالا کی و چه موقع شاهنشاه هوس عضویت در این سازمان را میکنند موضوع به بعد از کودتای ۲۸ مرداد بر میگردد که بد نیست به قصه آن گوش فرا دهیم:

شاه بخوبی میدانست از اینکه خود را پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد در بست در اختیار امریکائی ها گذاشته و ایران را رسماً "تحت الحمايه امریکائی ها نموده، اربابان سابق پدرش و خودش (انگلیس ها) از وی سخت مکدر شده اند، از این رو به صلاح دید کمیلین قوم در اوایل آذر ماه سال ۱۳۳۳ با توافق ثریا همسرش و "سرشاپورریپوتر" رئیس و رهبر فراماسون تهران برای دلجوئی و استقرار و تحکیم روابط دوستانه عازم انگلستان گردید و با معرفی سرشاپورریپوتر عضویت سازمان فراماسون لژ مرکزی لندن برگزیده شد (حالا خدا میداند چه کسی مراسم اونجوری ورود را بعمل آورده باشد! ولی مسلماً "شاه در گذراندن شرطرتبه اول قاصر بوده است!").

یکی از نویسندگان حکایت میکند که خود در منزل مرحوم محمد علی امام شوشتری رئیس سابق گمرک تهران که یکی از ماسون های معروف بود تصویر شاه را در هیبت یک ماسون با پیراهن سفید بلند و کمر بسته در حالیکه در یک دستش گونیا و در دست دیگرش شاقول بنائی (علامت فراماسون ها) بود در مجله ماهانه "فرایمیسن" چاپ لندن دیدم.

امروزه همه کس بخوبی میداند که سازمانهای فراماسونری، سازمانهایی است که برای خیانت به ملت و خدمت به انگلیس و ارتجاع شکل گرفته است و این سازمانها همه از یک آخور تغذیه می کنند و این سازمانها طویله های

متعفن و نفرت انگیز عناصر میهن فروش بیش نیست و رهبری این سازمان ها همیشه با دولت انگلیس می باشد و این سازمان ها برای آنکه بتوانند نفوذ بیشتری یابند و عناصر بیشتری را به خود جذب کنند اساسنامه ی ظاهرا " انسان دوستانه ایرا اعلام میدارند تا عناصر روشنفکر و ترقی خواهی که دل هایشان از عشق به آزادی و سعادت بشری آکنده شده بسوی آنان جلب شوند .

هفت فضیلتی که با هفت پله ی معبد سلیمان مطابقت دارند و هر ماسون باید آنها را پیشه ی خود سازد از این قرار است .

۱ - فروتنی و نگهداری اسرار جمعیت

۲ - اطاعت از اعضای عالی مقام جمعیت

۳ - رفتار نیک

۴ - عشق به نوع بشر

۵ - مردانگی

۶ - آزادی و بلند نظری

۷ - عشق به مرگ

با ملاحظه ی این خبر مندرج در مجله ی خواندنی ها شماره ۴۳ سال ۱۳۵۵ نتیجه ی ماسون شدن شاه برای کشور انگلستان بخوبی معلوم و مبرهن است .

خواندنیها : ایران بزرگترین مشتری در خاورمیانه

لندن خبرگزاریها : حکومت ایران در نظر دارد بیش از ۱/۳

میلیارد دلار برای ساختن یک شهر امروزی در تهران خرج

کند ( منظور شهرستان پهلوی در مرکز تهران است ) .

یک موسسه ی ساختمانی و طراحی در لندن طرح شهرستان پهلوی

را قبول کرده است . موسسه های بریتانیا همچنین طی ۵ سال

آینده در یک برنامه ی جاه طلبانه ی خانه سازی برای تهیه ی

صدهزار خانهای از پیش ساخته شده به شاهنشاه ایران کمک می‌کنند این خانه‌ها در کارخانه‌هایی که بوسیله بریتانیا در ایران ساخته شده آماده می‌شود.

روابط تجاری اخیر ایران و انگلیس از سال ۱۹۲۲ (که ایران پولدار شد) آغاز گردید و اکنون با وجود ۵۰ موسسه مشترک در ایران تعداد شرکت‌های انگلیسی اکنون به صد و پنجاه موسسه رسیده است که از تجربه و مصالح انگلستان و پول ایران استفاده می‌کنند. ایران هم چنین در نظر دارد در برنامه‌ی تغذیه مدارس از روش انگلستان استفاده کند. علاوه بر تمام این طرح‌ها که بجریان دلار میان بریتانیای خریدار و ایران تولید کننده‌ی نفت کمک می‌کند.

ایران اکنون خریدار دوهواپیمای مافوق صوت کنگورد است و در نظر دارد هواپیمای سومی از همین نوع نیز خریداری کند.

بریتانیا برای نجات اقتصاد بیمار خود امیدهایی در ایران کشور غنی نفتی می‌بیند.

در معامله‌های تازه میان سرمایه‌گذاران و نمایندگان حکومت در کشور ایران مقادیر بسیار زیاد از پول حاصل نفت خود را در بریتانیا خرج می‌کنند و بریتانیا بخشی از پولی را که برای خرید نفت پرداخته است بدست می‌آورد.

"پیتیر شور" وزیر بازرگانی در مجلس عوام بریتانیا در حالیکه یک قرارداد تجاری با ایران را اعلام می‌کرد که تخمین زده می‌شود حجم آن بیش از ۱/۲ میلیارد دلار باشد بر اهمیت بازار ایران برای بریتانیا تاکید کرد.

سرمایه‌گزاران انگلیسی که دفتر سفارشهای خود را همراه

پاسپورت و برنامه‌های سفر هواپیما به تهران نگه میدارند با  
این نظر پیتر شور همراه است.  
پیتر شور در اظهارات ۵ فوریه خود فاش کرد که ایران بزرگترین  
مشتری بریتانیا در خاورمیانه است.

آری شاه ایران که به یمن افزایش درآمد نفت خان بیکرانش همه جاگسترده  
و صیت شهرتش همه جا پیچیده از تأمین کسر بودجه‌ی انگلیسی‌ها (اربابان  
پدرش و خودش) بصورت بیکران و رایگان هم که باشد عاجز نیست.  
و استاد محمود محمود نویسنده‌ی فقید و دانشمند چنین می‌نگارد:  
فعالیت فراماسونری انگلیسی در ایران از زمان شاه عباس به بعد وجود  
داشته و بسیاری از نخست وزیران و شاهان ایران عضو این جمعیت بوده‌اند  
این فعالیت‌ها تنها جنبه سیاسی نداشته بلکه از اعتقادات مذهبی مردم  
نیز سودجسته‌اند مثلاً "در قرن نوزدهم چندین امام برای ایرانیان تراشیدند  
ولی هیچیک جانی نگرفت، پیروان میرزا علی محمد باب حتی دست به  
شمشیر هم بردند و فایده نکرد، چونکه در زمان حاجی میرزا آغاسی علم  
کردند ولی صدارت او دوامی نکرد، محمد شاه مرد و حاجی خلاص شد و  
رفت در حضرت عبدالعظیم بست نشست تا رندان اسباب مسافرت او را به  
عتبات فراهم کردند. میرزا تقی خان امیر کبیر در دوره‌ی صدارت خود  
فتنه‌ی باب را خواباند و آنها را قلع و قمع کرد و خود او نیز برای سیاستی  
که در پیش گرفته بود وجودش غیر لازم بود و او را هم از بین بردند. \*

---

\* بر خلاف نظر نویسنده فوق فتنه‌ی باب از طرف روسیه تزاری پشتیبانی  
میشد و حتی مرکز آنان در عشق آباد شوروی بود و امیر کبیر میهن پرستی  
بود که توسط دسایس انگلیسی‌ها نابود گردید.

در زمان میرزا آقاخان نوری پیروان باب باز جلبش کردند ولی اینبار سخت مجازات دیدند و دیگر قد علم نکردند .

عده‌ای دیگر از کسانی که عضو این سازمان مخوف بوده و در تاریخ سیاسی ایران هر کدام بدستور ارباب نقشی بازی کرده‌اند عبارتند از : آیت الله سید محمد طباطبائی ، شیخ ملاهادی نجم آبادی ، حاج سید نصر الله طریقی ، میرزا حسین خان مستوفی الممالک ، مشیرالدوله پیرنیا ، ارباب کیخسرو ، محمد علی فروغی و . . . رضا شاه و محمد رضا پهلوی شاهنشاه آریامهر و . . . . .

بطور خلاصه عاملین این سازمان مخوف جاسوسی هر روز از راهی و به راهی وارد کار می‌شوند ، یک روز امام می‌تراشند ( باب ) روز دیگر از طریقه ناسیونالیستی عرق ملی را بجوش می‌آورند و یا دست به تحریکات مذهبی می‌زنند ولی عندالزوم شاه ایران هم در بین این عده بود و حالا چرا ارباب و بی بی سی از او رو گردانند و با اینکه شاه شریف‌امامی استاد ارجمند و دارنده رتبه‌ی ۳۳ را به‌روی کار آورد چرا باز هم او را به چوب زدند ، اینها زوایای تاریک تاریخ است که آینده روشن خواهد کرد .

## قضیه طلا چه بود؟

طلا هم از آن برنامه‌های تبلیغاتی بود که در جهت جواب دادن غیر مستقیم به مطبوعات خارجی و مخصوصاً "آلمانی توسط دربار و عاملان آن ( مخصوصاً "اسدالله علم) برنامه‌ریزی، تدوین و بصورت شایعه منتشر و برای اینکه به این برنامه تبلیغاتی دامنه‌ی وسیع‌تری داده شود، به دستور وزیر اطلاعات وقت عکس نامزدی طلا و شخص دیگری در یک صفحه‌ی بزرگ از مجله سپید و سیاه منتشر گردید و کسانی که به برنامه‌های تبلیغاتی آشنا هستند خوب میدانند که این مانور ماهرانه نه تنها باعث از بین بردن شایعه نگردید بلکه به شایعه ابعاد وسیع‌تری داده بطوریکه اگر این شایعه در آن زمان به‌کندی در افواه جامعه جاری میشد با چاپ این عکس ابعاد وسیع‌تری یافت و بزودی ( و مطابق خواست شاه) همگان فهمیدند که شاه زن دومی گرفته است!

اثرات جنبی چاپ این عکس آن بود که مردم به تفکر نشستند که اگر شایعه‌ای که تا کنون در گوشی شنیده بودند غلط بود هرگز دربار باین صورت رسوا و دستوری به چاپ عکس دستورنمیداد و در نتیجه باید در پشت پرده خبرهائی باشد و این خبرها هم لاقلاً باید به یکی از دو صورت زیر باشد:



عکسی که از گیلدا ( طلا ) در سپیدوسپاه به چاپ رسید .

۱ - شاه زن دوم گرفته و برای رد گم کردن عکس فوق را چاپ کرده است.

۲ - شاه مدتها با طلا بوده است ولی اینک که او را رها کرده میخواهد موضوع را ماستمالی کند.

و بهر صورت و در هر ۲ صورت شاه به همان نتیجه‌ای که باید باشد یعنی اقامه دلیل بهرجلیت خود و جواب غیر مستقیم به مطبوعات خارجی و مخصوصاً آلمانی میرسید والا دلیل ندارد که اگر شاه یک مملکت با یکزن ( و هرزنی ) خلوت کند این خبر فاش شده و باین صورت در جامعه منتشر گردد! مگر پادشاهان ممالک دیگر زن باره نیستند؟ مگر پادشاهان کویت و عربستان و مراکش و غیره هزاران زن عقدی و صیغه و صدها زن موقتی ( یک شبه ! ) ندارند؟ ... مگر کسی تا کنون از روابط آنان مطلع گشته است؟ ... پخش این شایعه آنها هم هم زمان و به فاصله‌ای اندک از چاپ مقالاتی در باره هم جنس بازی شاه در مطبوعات خارجی باید یک مانور ماهرانه‌ی تبلیغاتی بوده باشد.

حالا ببینیم که اصولاً "طلا" آنطوریکه مطبوعات نوشته‌اند که بود و چگونه پایش به این ماجرا کشیده شد، آنطوریکه مجله‌ی سپید و سیاه رقم زده‌است طلا فامیل یک زن درباری بود که در سمت معاونت یک اداره انجام وظیفه میکرد. ( تا اینجاى مطلب را داشته باشید که طلا فامیل یک زن وابسته به دربار بود تا به بقیه‌ی مطلب برسیم. زیرا خواهید دید که بازیگران این نمایشنامه تماماً "از وابستگان دربار هستند و از محارم راز نگهدار ) مجله‌ی سپید و سیاه نوشته است که :

در مرداد ماه سال ۱۳۵۲ ( درست زمانیکه مقالاتی در باره عنین‌بودن شاه در مطبوعات اروپا به چاپ رسیده بود ) روزی معاون وقت وزارت اطلاعات از سردبیر مجله خواست که فوراً " به‌دیارش برود و در آنجا عکس‌هایی به او داد و خواست که همان هفته خبر نامزدی یک پسر و دختر جوان را در

صفحات جلوی مجله در یک صفحه کامل چاپ کند و چون سردبیر مجله اعتراض کرد و گفت صفحات جلوی مجله اختصاص به مطالب سیاسی دارد و این خبر را بهتر است به مجلات زنانه بدهید تا چاپ کند آقای معاون باحالتی جدی گفت:

— فرموده‌اند این مطلب باید حتماً " همین هفته در مجله سپیدوسپاه



چاپ شود. اگر بارضا این کار را نکنید ما خودمان آنرا در مجله چاپ میکنیم. بنابراین راه دیگری جز چاپ وجود نداشت. سردبیر در فکر بود که ناگهان در میان شرکت کنندگان در مجلس نامزدی چشمش به زاله سام ستاره‌ی فیلم‌های سینمایی افتاد و گفت پس بگذارید مطلب بر محور او در مجلس نامزدی تنظیم شود. مقام معاونت گفتند من نمی‌توانم در این باره تصمیم بگیرم ولی سعی میکنم با مقامات بالا تماس حاصل کنم شاید بتوانم به قبولانم ( ببینید که برنامه تبلیغاتی فوق چقدر ماهرانه تنظیم یافته بود و معاون وزارت اطلاعات حق هیچگونه دخل و تصرف در این برنامه‌ی ازپیش‌تنظیم شده نداشت ) و ساعتی بعد مزده داد که با این نظر موافقت شده است و مطلب به همان صورت تنظیم گردید.

بمحض آنکه روز بعد مجله در شهر منتشر شد انعکاس عجیبی پیدا کرد ( چیزی که شاه و دربار میخواستند! ) و عده زیادی از خوانندگان مجله اطلاعات بیشتری درباره‌ی نامزد که اسمش گیلدا بود خواستند و این تلفن‌ها باعث شد که تازه خود ما متوجه گردیدیم که جریان به همین سادگی‌ها نبوده است و پس از کمی تحقیق موضوع روشن شد.

از چندی پیش شایعه عشق شاه به یک دختر بسیار زیبای نوزده ساله بنام گیلدا معروف به طلا که دارای قد بلند، چشمان سبز و موهای طلایی بود بر سر زبانها افتاده بود.

بطوریکه شایع بود امیر اسداله علم وزیر دربار باعث آشنائی طلا با شاه بود و علم نیز طلا را باراهنمائی کامبیز آتابای که رئیس اصطبل سلطنتی و از کارکنان محرم دربار بود ( اگر که محرم نبود در این نمایشنامه نقشی به او نمیدادند! ) در باشگاه سوارکاران دیده و با آشنائی که به سلیقه‌ی شاه داشت دانست شکل و قیافه و تیپ این دختر درست همانی است که شاه در زنها می‌پسندد بنابراین به وسیله‌ی کامبیز آتابای در صدد بر می‌آید که از وضع خانوادگی او اطلاع پیدا کند و در صورتیکه از این جهات بلامانع

تشخیص داده شد وسیله‌ی آشنائی او را با شاه فراهم کند ( مگر دست‌کمبیز آتابای و اسدالله علم چلاق بود که طلا را برای خودشان تصاحب نکردند؟ و یا سابقه خانم‌بیاری داشتند؟! ) .

نتیجه‌ی تحقیقات مثبت بوده و معلوم شد گیلدا دخترک نوزده ساله و دانش‌آموز دوره دوم دبیرستان و از یک خانواده محترم گیلان است و بعضی از افراد خانواده‌اش نیز دارای مقامات مهم در تشکیلات اداری مملکت هستند ( البته در اینجا خوب بود نویسنده می‌نوشت در تشکیلات بسیار



علم نقشه‌کش اصلی نمایشنامه طلا

محرمانه درباری مملکت!).

وقتی این خبرها به علم رسید خوشحال شد و تصمیم گرفت هر چه زودتر وسیله‌ی آشنائی طلا را با شاه فراهم کند ( ببیند که نمایشنامه چه ماهرانه قبلاً نوشته شده است - بازیکنان آن تماماً " درباری و درضمن اگر علم طلا را برای مزاجت شاه میخواست که شاه زن داشت و خودش هم قانون حمایت خانواده را گذارده بود و دیگر گرفتن زن دوم برای او امکان نداشت و شق دوم اینست که طلا را برای شهوت رانی شاه میخواست که در این صورت هم برای علم چه اهمیت داشت که طلا از خانواده‌ی محترم باشد یا غیر محترم! شاه میخواست یک شب و یا چند شب او را تصاحب کند اینکه دیگر شجره نامه نمی‌خواهد. مگر اینکه علم قبلاً "می‌بایست برای نمایشنامه فوق دختر با اسم و رسمی را در نظر بگیرد که در آخر شاه به وصال او برسد ولی البته نه در تخت خواب بلکه در افواه و شایعه‌ها و روزنامه‌های خارجی!!) ولی در اینجا یک مشکل وجود داشت و آن این بود که این کار می‌بایستی طوری صورت بگیرد که دختر نداند او را به چه منظور به شاه معرفی می‌کنند و این کار به این علت بود تا اگر شاه دختر رانه پسندید موضوع افشا نشود زیرا در آن حالت نمیشد توقع داشت یک دختر دانش آموز نوزده ساله بطور خصوصی به شاه معرفی شود و این موضوع را برای دوستان و همکلاس‌هایش بازگو نکند ( واقعا " که خنده دار است شاه زن‌های متعدد خود یعنی فوزیه و ثریا و فرح را از روی عکس انتخاب میکند ولی برای انتخاب رفیقہ باید ساز و بوق و نقاره و کرنا زد! )

در این موارد کسی که دختر و یا زنی را به شاه معرفی میکرد این کار را در یک مجلس مهمانی انجام میداد و دختر که او هم با یکی از خویشاوندانش به مهمانی دربار دعوت میشد به صورت طبیعی به شاه معرفی می‌گردید اگر مورد پسند واقع نمی‌گردید پایش برای همیشه از دربار و مهمانی‌های درباری قطع میشد ولی اگر شاه او را می‌پسندید وضع صورت

دیگری پیدا میکرد ( مگر فرح مرده بود که شاه خانم بازی هایش را در مهمانی‌های رسمی و ملاء عام انجام دهد! ) .

بهر حال علم تصمیم گرفت هر چه زودتر در منزل خود یک ضیافت ترتیب بدهد و طلا را به آنجا دعوت کرده و به شاه معرفی کند ( لحظه‌ای بعد متوجه می‌شود که این معرفی در حضور فرح صورت می‌گیرد!! ) و وقتی شب مهمانی معین شد تلفنی از خاله طلا که معاون یک وزارت خانه بود ( اگر خاله جان درباری نبود چگونه به معاونت وزارت خانه رسیده بود! ) خواست که در ضیافت او شرکت کند و ضمناً " به او گفت شنیده‌ام خواهرزاده‌ی قشنگی به نام طلا داری او را هم با خود بیاور ( واقعا " که چه نمایشنامه‌ای! ) .

آن شب نیز اقدامات امنیتی بطور کامل صورت گرفت و مهمان‌ها از ساعت هفت و نیم به مهمانی آمدند و طلا هم با خاله‌اش ساعت ۸ به خانه‌ی علم واقع در نیاوران رسید . ( این نمایشنامه خوب بود با شرکت عده‌ای شایعه ساز به اجرا درآید و حضور عده‌ای مهمان در آن برای شایعه سازی لازم بود ) .

ساعت در حدود نه شب بود که شاه در حالیکه پشت رل اتومبیل مرسدس بنز ششصد پلائی رنگی نشسته و فرح در کنارش بود ( اگر شاه به خانم بازی می‌آمد پس چرا فرح را با خود آورده بود! ؟ ولی اگر این نمایشنامه کمدی جنائی خوب بود بصورت قبلای تنظیم شده اجرا شود پس آمدن فرح مانعی نداشت! ) وارد خانه‌ی علم شد .

به محض ورود شاه و فرح به سالن حضار که مشغول صحبت بودند ساکت شدند و سکوت محض فضا را فرا گرفت و شاه در حالیکه با تبسم خاص خودش به حضار اظهار تفقد میکرد از جلوی آن‌ها عبور کرد تا به بالای سالن که میز مخصوص او و فرح را گذاشته بودند برود و در همان حال گاهی هم با بعضی از حاضران چند کلمه‌ای صحبت کرده و پرسش‌هایی میکرد ولی فرح به دیدن دوستان ایام تحصیلی‌اش که همیشه در مهمانی‌های دربار

حضور داشتند در اول سالن ایستاد و به صحبت با آنها پرداخت ( آخه هیچ دخلین وار! که علم همشاگردیهای قدیم فرح را به میهمانی دعوت کند جز اینکه دوستان ایام تحصیلی فرح موثقترین افراد برای شایعه‌سازی بودند!؟ واقعا " که چه نمایشنامه‌ای! ) .

علم پشت سر شاه حرکت میکرد و مهمانهای تازه را به حضور شاه معرفی مینمود . کامبیز آتابای هم که نقش مهمی در ماجرا داشت در مهمانی حاضر بود و به محض آنکه شاه نزدیک شد طلا و خالهاش را به جلو صف کشانید تا شاه متوجه آنان شود ( و نمایشنامه تکمیل گردد!! ) .



عکسی از طلا

وقتی شاه مقابل آنها رسید چون خاله طلا را که خانمی بسیار چاق و همانطوریکه که گفتیم معاون وزارت خانه بود می شناخت (ما هم میدانستیم از اول هنرپیشگان اصلی نمایشنامه را می شناخت!) طبق معمول با اوشوخی کرد (و یا قبلاً "قرار بود شوخی بکند؟) و بعد متوجه طلا شد.

شاه مقابل طلا ایستاد و چند لحظه به او خیره شد و آنگاه نگاهی به علم کرد و علم از همان نگاه فهمید (از اینجا میشود فیلم هندی!) (شکاری را که برای صیاد بزرگ!) تهیه دیده مورد پسند واقع شده است ولی با آشنائی که با روحیهی شاه داشت می دانست که این برخورد کافی نیست تا وقتی که نظر شاه بطور کامل جلب شود فاصله های باقی مانده است بنابراین مصمم شد پرده دوم را بازی کند (صد البته که نه تنها پرده دوم و بلکه این نمایشنامه پرده های دیگری داشته که آخرین آن به چاپ یک عکس در مجله سپید و سیاه ختم می گردید!).

آن شب علم علاوه بر دعوت از مهستی و ارکسترش که اول مهمانی چند دهن آواز خواند و رفت از ارکستر هتل دربند هم دعوت کرده بود تا در آخر شب حضار به رقص فرنگی بپردازند و منظور او این بود که شاه بتواند در حین رقص بیشتر و بهتر با طلا آشنا شود (هیئات از این نمایشنامه!).

ترتیب رقصیدن به این صورت بود که زنهای یک حلقه ی وسط ترتیب میدادند و مردها در حلقه ی بزرگتری دور آن ایستادند و آنگاه موزیک آهنگ تند میزد و زنهای و مردها از دو جهت مخالف شروع به چرخ خوردن میکردند و ناگهان موزیک از نواختن می ایستاد در آن حالت هر مردی در مقابل هر زنی که قرار میگرفت به آهنگ موزیک میرقصید و آن شب طبق برنامه ای که علم تنظیم کرده بود قرار شد رقص به ترتیب اجرا شود و کامبیز آتابای به دستور علم در کنار رئیس ارکستر ایستاد و به او گفت هر وقت که من اشاره کردم موزیک را متوقف میکنی و منظور من این بود که وقتی شاه مقابل طلا می رسد ارکستر ساکت شود تا شاه با طلا برقصد (و این کار چندبار تکرار

تفاوتی با میلاد خبری برده نگارنده خبرها و ...  
 در رخت ( ... ) ...  
 ...  
 ...



یک خیمه شب بازی حساب شده و ماهرانه !

شود تا همه‌ی حضار در مجلس شاه و طلا را با هم ببینند) و این رقص سه بار پیاپی تکرار میشود. در ضمن رقص که برای بیشتر شناختن طلا ترتیب داده شده بود شاه از آن دختر سئوالاتی کرد و دختر با شرم و دستپاچگی جواب‌هایی داد که در نتیجه شاه او را پسندید.

از اینجا به بعد دیگر نویسنده مقاله فوق دچار خیال پردازی میشود و چون از پس پرده خبر ندارد برای دول دادن مقاله فوق موضوع فوق را بصورت داستان ادامه میدهد که مربوط به این کتاب نبوده و بنابراین ما از ذکر آنان خودداری میکنیم. اما بعدها فرح جریاناتی از خود ساخته و به دوستانش می‌گوید و آنها که در مهمانی فوق بوده‌اند هر لحظه به این جریان ابعاد وسیع‌تری داده و آنرا در جامعه بصورت شایعه پخش می‌کنند و بدینصورت برنامه‌ی تبلیغاتی شاه و فرح و علم و آتابای و خاله‌ی طلا (اگر که این زن خاله واقعی طلا باشد چون ممکن است این نسبت هم دروغین باشد چون با قد و قواره‌ایکه برای طلا نوشته‌اند با قد و قواره خاله جان چاق و خپل جور در نمی‌آید) بصورت سریال تمام رنگی دهان‌بدهان در ایران منتشر و برای اینکه باز هم بیشتر و بهتر این شایعه را در تمام مردم دامن بزنند، به طریقی غیر مستقیم آن مقاله و عکس‌گذاری را در مجله سپید و سیاه درج میکنند و فردای آنروز درست همان نتیجه‌ایکه کار گردان نمایشنامه می‌خواسته است گرفته میشود. . . . . شاه زن جدید گرفته است !!

حال در پس پرده چه بوده است که به یکباره علم و آتابای در نقش خانم بیمار و فرح در مجلس خانم بیماری شوهرش شرکت می‌کند و حتی عده‌ای از دوستان نزدیک خودش را باین مجلس دعوت میکند و بعد هم هر لحظه توسط دوستان و با مصاحبه با مجله‌ی زن روز به این شایعه‌ها دامن می‌زند خود جای بسیاری از گفتگوهاست که عاقبت سر از روزنامه‌های خارجی در می‌آورد و نمایشنامه تکمیل می‌گردد.

بقولی تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها.....آیا در  
پس پرده چه خبر بوده است که این نمایشنامه با این دقت و وسعت اجرا  
و ابعاد آن تمام روزنامه‌های خارجی را می‌پوشاند؟

## نقش اشرف پهلوی در این ماجراها

و حالا بدن نیست توجهی به اشرف پهلوی نکنیم و ببینیم که این زن مرد صفت چه نقشی در تمام این ماجراها داشته است؟

اشرف همزاد شاه مخلوع بود و هر دو بفاصله چند دقیقه از یک مادر و در یک زمان بدنیا آمدند - گوئی که دست روزگار از ابتدا بازی خود را خوب جور کرده بود زیرا در اثر اختلالات ژنتیکی محمد رضا دچار حالات زنانگی شد و اشرف دارای محصایل مردانه بود و شاید در اثر بعضی اختلالات که در رحم ملکه مادر روی داده بود این بازی تقدیر روی داد.

همه کسانی که با دربار آشنا هستند بخوبی میدانند که شاه حقیقی ایران اشرف پهلوی بود، او بود که سر رشته تمام امور را در دست داشت او بود که کودتای ۲۸ مرداد را توسط آمریکاییان ترتیب داد و برادر مخلوعش را به سلطنت برگرداند، او بود که زمام امور ایران را میگرداند، او بود که قرار ومرار لازم را با کلیه دول خارجی می گذاشت، او بود که به کنفرانس های مهم خارجی می رفت و رئیس اصلی سیاست ایران را ترسیم میکرد.

هر اندازه که شاه دمدمی مزاج، بی عرضه و بی کفایت و ترسو بود در عوض اشرف دختر راستین ( و یا پسر راستین ) پدرش رضا خان بود و در



تمام کیفیات از جمله خشونت و روح مبارزه و قدرت فرماندهی چیزی از مردان کم نداشت، بعلاوه بسیار شهوت ران بود و این خصلت او هم کاملاً " به مردان طبقه اعیان رفته بود و دست روزگار است که یک مرد را زن صفت میکند و به یک زن جرزه و همت مردانه میدهد.

اشرف درحقیقت بعلت همزاد بودن با محمد رضاخود را شاه حقیقی ایران میدانست و چنان رتق وفتق امور بدستش بود و چنان به اوضاع مسلط گردیده بود که امرای مملکت از او بیشتر از شاه مخلوع حساب می‌برند.

اشرف بسیار و بارها با دوستان صمیمی‌اش از بی‌عرضگی و کم عقلی و عدم کفایت برادرش سخن گفته بود که در جاهای مختلف و در روزنامه‌های گوناگون بارها مندرج گردیده است.

اشرف در ابتدا برای خود در مورد زمامداری مملکت نقشی قائل نبود ولی چون اولین کسی بود که در دربار به ناتوانی جنسی برادرش پی برد به خودش قبولاند اگر که برادرش بعلت ضعف قوای جنسی نتواند دارای اولاد شود این حق قانونی اوست که فرزندش بعنوان همزاد شاه، شاه آینده ایران باشد و در این راه بقدری بخودش حق داد که کم‌کم خود را شاه حقیقی ایران و مادر شاه آینده ایران فرض کرد!

اما چرا که اشرف اولین کسی بود که در دربار به این موضوع پی برد باید خیلی بعقب برگردیم به زمانیکه تازه از نست پرون همراه شاه به ایران برگشته بود - معمولاً " دو دوقلو بیشتر ایام کودکی را با هم سپری می‌کنند و خدا میداند در کدام لحظه از زمان اشرف باین روابط پی می‌برد و لسی از آنجا که برادر دو قلویش را مثل جان دوست داشت هرگز چیزی بروز نمی‌دهد و نمی‌گذارد که کسی هم از این ماحرا با خبر شود.

با فهمیدن این راز اشرف هم هوس میکند از موسیو ارنست پـهـرون مستفیض شود و بدین لحاظ بصورت یکی از معشوقه‌های او در می‌آید و این مقدمه‌ای میشود که تا اشرف بعدها هم همواره به مرد بارگی خود ادامه دهد

و هر جا مرد خوش تیپی می‌دید دل شیدای او تاب و توان از دست میداد.  
اشرف بزودی در قالب، مادر شاه آینده ایران می‌رود و بهمین جهت



عکسی از شاه اصلی و ولیعهد خیالی ایران!

این موضوع چنان تمام فکر و روح او را اشغال میکند که هوس زمامداری پسرش می‌زند و چون از چربزه کافی برخوردار بود از قضای روزگار کاملاً "هم موفق می‌گردد".

در ازدواج شاه با فوزیه، اشرف هیچگونه نقشی نداشت بلکه این لقمه‌ای بود که رضا شاه برای پسرش برداشته بود و چون اشرف و سایر فرزندان رضا شاه مثل سگ از او می‌ترسیدند اشرف هرگز چیزی از ناتوانی جنسی برادر دوقلوبش به پدر نگفت بعلاوه تصور می‌نمود که اگر رضا خان از این موضوع مطلع گردد همای اقبال از بالای سراو فرار میکند چون بلافاصله رضا خان محمد رضا را یا از ولیعهدی خلع میکرد و یا می‌کشت و بجای او فرزند با عرضه خود علی‌رضا را ولیعهد می‌نمود، اینست که اشرف در این مورد لام از کام باز ننمود و گذاشت ازدواج محمد رضا و فوزیه کاملاً "سر - بگیرد".

اشرف فکر میکرد چون شاه در امور جنسی ناتوان است هرگز هیچکاری با فوزیه نخواهد توانست انجام دهد و بهمین لحاظ فوزیه به علت حفظ مقام بطور خنثی با او زندگی میکرد و یا بعد از فهمیدن حقایق طلاق میگرفت و ایران را ترک میکرد و در نتیجه اشرف به مقصود خود که ولیعهدی پسرش بود میرسید.

اما این فکر اشرف خیلی زود غلط از آب درآمد زیرا هرگز تصور نمیکرد که ارنست پرون فوزیه را حامله کند و همه چیز را حدس میزد جز این بی‌غیرتی برادرش را! و وقتی فهمید که دیگر کار از کار گذشته بود و یک بچه در شکم فوزیه بود که ممکن بود ولیعهد آینده ایران باشد.

روزها سپری گشت و بزودی فوزیه فرزندی بدنیا آورد که از شانس خوب اشرف دختر بود، آنهم دختری عیناً "ارنست پرون و با مشخصات کاملاً" نزدیک به او.

اشرف که به کینه قضا یا به خوبی وارد بود اینبار دیگر بی احتیاطی

نکرد و فوراً" با اقدامات لازم پاپیچ محمد رضا و ارنست پرون و مخصوصاً" فوزیه گردید و فوزیه را تهدید نمود که همه چیز را بر ملا کرده و آبروی او را خواهد برد و باینکه فوزیه از زندگی درکنار ارنست پرون کاملاً" احساس راحتی و خوشی و آسایش میکرد، برای حفظ آبرو اجباراً ایران را ترک نمود و اینکه در تمام مقالات اشرف را دشمن اصلی فوزیه ذکر کرده اند علت آن همین جریانات پشت پرده بوده است که اشرف خیلی از مسائل را می فهمید و میدانست و کس دیگری از این راز اطلاع نداشت.

بعدها شاه شایع نمود که علت طلاق فوزیه بدرفتاری رضا خان با او آنهم بعلت آنکه فرزند فوزیه دختر درآمده است میباشد. اما این چه شایعه ای بچه گانه ای می تواند باشد زیرا رضا خان مرد خود ساخته ای بود که از قضای روزگار فرزند اول خودش هم دختر بود و آنقدر روشنفکر بود که در ایران کشف حجاب کرد و دختران را به مدرسه فرستاد، بعلاوه آیارضا خان نمی دانست که می تواند مدتی صبر کند تا بچه دوم و یا سوم بدنیا بیاید تا یکی از میان آنها پسر باشد و یا حداکثر با حفظ فوزیه زن دیگری برای محمد رضا بگیرد! اینها و دهها سؤال دیگر نشان میدهد که بمن و شما و ملت ایران دورغ بزرگی گفته شده بود که اصلاً" نمی توانست قانع کننده باشد.

با رفتن رضا خان و فوزیه دست اشرف بازتر گردید ولی باز هم سر رشته کار از دست او خارج گردید زیرا این بار به کوشش ارنست پرون که هوس کرده بود ولیعهد ایران از او باشد از شوهرش خواست که زن دیگری اختیار کند و بهمین دلیل شاه خواسته شوهرش را مخفیانه به ملکه مادر و شمس اطلاع داد و مخصوصاً" تاکید کرد که اشرف چیزی از این موضوع بو نبرد. بهمین دلیل شمش بدون اطلاع اشرف به اسم معالجه به خارج می رود و ترتیب ازدواج ثریا را با شاه مخلوع میدهد و باز هم وقتی اشرف موضوع را می فهمد که ازدواج صورت پذیرفته و دیگر کاری از دست او بر نمی آید.

از عجایب اینکه مذکور است که شاه ایران ثریا را از روی عکس پسندید و بهمین صورت با او ازدواج کرد! آیا هرگز به عقل قابل قبول می‌آید که شاه یک مملکت که قسمتی از عمر خود را در اروپا گذارنده است، ندیده زن خود را انتخاب کند و یا تنها از روی عکس!!

اشرف که میدانست که باز این هوس ارنست پرون بوده که کار دست او داده است (شمس و ملکه مادر از این راز بی‌خبر بودند) این بار خیلی زود دست بکار شد و با اینکه شاه مانع ملاقات او با ثریا میشد (در جرأید بر عکس نوشته‌اند که اشرف بعلت تکبر پهلوی ثریا نمی‌رفت!) به‌وسیله ایادی خود اصل موضوع و اینکه ممکن است در شب زفاف ارنست پرون بجای شاه بر سر بالینش برود را به اطلاع ثریا رسانید (هر چند ثریا در ابتدا باور نکرد) و مخصوصاً "در شب عروسی خودش و عده‌ای از فامیل بختیاری ثریا را آماده کرد که به پشت در اطاق عروس و داماد بروند (البته به بهانه‌ی قدیم و برای آن دستمال خون‌آلود اتلو!).

شاه که می‌بیند تیرش به سنگ خورده حادثه دانشگاه را برای ثریا پیش میکشد و علت ناتوانی جنسی خود را در اثر خوردن تیر ذکر میکند و به انتظار می‌نشیند تا در یک موقعیت مناسب ارنست پرون کار را پیکره کرده و بدین طریق مملکت ایران دارای ولیعهد شود. ضمناً "پشت سر خواهرش بد میگویی و ثریا هم همه‌ی حرفهای اشرف را به حساب خواهرشوهر گیری می‌گذارد.

ولی این بار اشرف بسیار بیدار بود و در باره مسئله عقیم بودن شاه با ثریا به گفتگو می‌نشیند و تدریجاً "به او می‌فهماند که اگر بچه دار شود همه می‌فهمند که این بچه از شاه مخلوع نیست و بهمین دلیل که ثریا از یک خانواده با شخصیت و اصیل و با آبرو بود مخصوصاً "اینکه خضایل نیگوی مادر آلمانی‌اش را هم به ارث برده بود، بهیچ صورت تن به تسلیم به ارنست پرون نداد.

آشنایی من با شاه ایران بوسیله دو قطعه  
عکس انجام پذیرفت

# کوششهای اشرف پهلوی برای جلوگیری ازدواج من با شاه

ثریا در زمان تحصیل، تصویر او را در کنار مادر و برادرش بهنگام یک سفر تفریحی به ژنو نشان میدهد.

فرمانده پادشاهی داشت آن مرد که ملکه ثریا چند سال پیش در ایران به عنوان یکی از اولین سفیر فرانکو-ایرانی معرفی شده بود. آنجا گفته است نقش ملکه ایران بدین گونه: "اشرف پهلوی، در بهار سال ۱۳۰۴ هجری قمری در مراسم عروسی شاه و زنده در ایران باقی ماند. به نظر من، من به عنوان یک دختر، در آن مراسم شرکت کردم. من به عنوان یک دختر، در آن مراسم شرکت کردم. من به عنوان یک دختر، در آن مراسم شرکت کردم."

قبل از عروسی با شاه او بمن قول شرف داد که تا عمر دارد با وفا و صفا و صمیمیت با هم زندگی کنیم. روزا پرسید، علیاحضرتا، راستی شما چگونه با شاهنشاه آشنا شدید با ولی برای اینکه او تصور نکند خواهشهای ما برآورده نمیشود؟ مقدمهای از ابتدای پادشاهی زندهایم را برایش خواندم که عیناً در این جانش می‌گفت، قبل از اینکه شاهرا بشناسد، بازار شایعه درباره ملکه آینده ایران سراسر دنیا را پر کرده بود. رمالان و کفیبان‌ها و قهوه‌بگزان و دیگر حقه‌بازان که بهر دختری شانس هوسریا شاه را می‌بخشیدند و از این راه بیشتر خانواده‌های سرشنا را می‌دوختند، بازارشان گرم شده بود، و تعداد گانددای افرادی که خود را ملکه آینده ایران میدانستند روز بروز زیادتر میشد، از جمله زنان معروفي

بسا قرات خیر دادند که شاهنشاه با مریکا آمده و ملل دارند شما را ببیند آن موقع پدرم سفیر کبیر ایران در آمریکا بود روزنامه‌هایی نوشته بودند که اعلیحضرت مایلند با دختر علاء ازدواج کنند ولی فرعه فال بنام علیاحضرت ملکه ثریا زده شده که با این سعادت دست یافت اما تاکنون نتوانسته است ولیعهدی بوجود بیاورد بعد واریان اشک در چشمهایش حلقه زد با ناراحتی تمام گفت علیاحضرتا می‌ترسم عاقبت این وسوسه‌ها اعلیحضرت را وادار به کارهایی بکند، از احساسات او خیلی متنوع شد، گفت این کار نگرانی ندارد، آنچه من فکر می‌کنم اینها تحریک شده از جانب اشرف خواهر شاه هستند هر چه خدا خواست همان میشود ولی من مطمئنم که اعلیحضرت خیلی سزا دوست دارد، محال است روزی برسد که بخواهد با این حرفها مرا فراموش کند،

"روزا واریان" که برای من پیشخدمتی صمیمی و در عین حال همدی مهربان و فداکار بود روزی به استاد دستهایش را بهم حلقه کرده بود می‌پند کسی که بغض گلویش را گرفته باشد گفت: علیاحضرتا من داخل سالن پذیرایی شاهنشاه نشده بودم هنوز پشت پرده اطاق پانوی بودم که شنیدم یکی از خادمها با علیاحضرت می‌گوید سلطنت ولیعهد لازم دارد اعلیحضرت هر چه زود تر تصمیم بگیرد خوب گوش دادم گوینده این حرفها "خانم علاء" بود، خانم شمعانی هم حرفهای او را تصدیق می‌کرد، و اعلیحضرت که خیلی گرم و مهربان هر دوی آنها را نوازش می‌کرد صحبتشان کلی انداخته شروع کردند برای شاه "جوک گفتن چه" "جوکهای" و قبحی اعلیحضرت می‌خندیدند بعد ایران خانم شروع کرد گله کردن و گفت وقتی من در آمریکا تحصیل میکردم

قسمتی از خاطرات ملکه ثریا درباره اشرف پهلوی

البته ارنست پرون کوشش بسیار کرد که دل او را بدست آورد ولی هر بار تیرش به سنگ خورده و ثریا یا بعلت نجابت ذاتی و یا بعلت ترس از رسوا شدن نزد اشرف هرگز نگذاشت ارنست پرون به امیال شومش برسد والا ما اکنون صاحب یک ولیعهد سوئسی بودیم!

اشرف بزودی از اقدامات ارنست پرون اطلاع حاصل کرده و با اینکه کوشش خود را در جلوگیری از این نزدیکی چند برابر نموده بود باز هم دل زنانه اش طاقت نیاورد و چون چند بار رو دست خورده بود، اینبار خیلی روباه منشانه دست به خیانت بزرگی زد و بعد از یک تبساده که ثریا داشت بوسیله ایادی خود ترتیب کار را طوری داد که رحم ثریا را در بیمارستان دستکاری کنند تا اگر هم احتمالا" حاضر به هم خوابگی با ارنست پرون گردد دیگر بهیچوجه نتواند حامله شود و روزی که این خیانت صورت گرفت، خیال اشرف از هر جهت آسوده گردید و دیگر مطمئن بود کس دیگری نمی تواند جای محمد رضا را گرفته و ثریا را حامله و همای بخت را از بالای سر فرزند اشرف و ولیعهد خیالی او دور کند.

مصدق به سرکار می آید و شاه از ایران فرار میکند تا به خیال خود به امریکا رفته و مزرعه ای خریداری و بقیه عمر را به راحتی بگذارند. شاه که فرزندی نداشت برایش چندان اهمیت نداشت که شاه باشد یا نه ولسی در این موقع باز اشرف به تکاپو می افتد و چون خطر اصلی بر بالای سراو وجود داشت که با مخلوع شدن شاه، فرزند اشرف به سلطنت ننشیند با سازمان سیاستساز گرفته و ترتیب کودتای ۲۸ مرداد را میدهد که شاه با سلام و صلوات باز میگردد و مجددا" نقش زوجه شوهر خود ارنست پرون معروف را بدست می گیرد!

مدتی باین منوال می گذرد و ثریا، زن شوهر داره بدون شوهر، به خیال خود در مقام و ابهت ملکه بودن دل خوش داشت و با بکار گماردن او، دهم طایفه اش در حقیقت قصد خدمت به ایران را داشت ولی باز دل

اشرف طاقت نمی آورد و تصمیم به یکسره کردن کار میگیرد و روزی طبق تصمیم قبلی به پیش ثریا رفته و همه چیز را برای او بازگو و ثریا نیز که در این مدت کمی شک برده بود مصمم میشود که دنباله قضیه را بگیرد.

از اینجا به بعد روایت ها متفاوت است یکی روایت مربوط به مشاهده همه چیز از سوراخ کلید توسط ثریا و بدون حضور اشرف است و دیگر روایتی است از اینکه یک شب که اشرف میدانست شاه با ارنست پرون به قصر فیروزه رفته اند به سراغ ثریا می آید و باتفاق او به قصر فیروزه میروند و چون قبلا " اشرف مقدمات کار را انجام داده بود بعد از گذشتن از سرسرا و راهروها و غیره قبلا " ثریا ( در اینجا اشرف خود را کنار میکشد ) وارد اطاق خواب فوق گردیده و همه چیز را دیده و بعد از اینکه یک چک به گوش شاه می زند فردای آنروز ایران را ترک میکند و اشرف به این طریق یک قدم به هدفهای خود نزدیکتر میشود.

این بار باز اشرف برای محکم کاری تصمیم میگیرد ارنست پرون را از سر راه خود بردارد و بهمین دلیل او را مسموم میکند که در قسمت های قبلی این کتاب آمده است که حتی یک پای ارنست پرون در اثر این مسمومیت تا مدتها فلج باقی می ماند و از این تاریخ ارنست پرون از ترس جان کاملاً " خود را از جلوی شاه کنار کشیده و با زنان دیگر مشغول میشود به طوریکه خطرات متعددی از شبهایی که او در بارها و کاباره های مختلف به سر آورده ذکر میکند که آخر شب مست و بی حال با چند زن درباری بیرون می آمده است.

و بعضی از روایان هم مسئله را طور دیگری نقل کرده اند و می گویند بعد از اینکه شاه دید که ارنست پرون نمی تواند در دل ثریا نفوذ کند بعد از اینکه با خیبرخان آشنا شد تصمیم گرفت این وظیفه را خیبرخان که بسیار خوش صحبت و خوش لباس و خوش تیپ بود بانجام رساند مخصوصاً " که هم طایفه ثریا و از ایل بختیاری هم بود. کنجی واقعا " می دهند که چه

روابطی بین ثریا و خبرخان صورت پذیرفته است چون اگر هم عمل جنسی با هم انجام داده باشند در این زمان ثریا بوسیله اشرف عقیم شده و بهر صورت این نزدیکی میوه‌ای نمی‌داد.

(و شاید هم عقیم کردن ثریا بعد از این واقعه صورت گرفته باشد، اینها رازهایی است که در دل تاریخ مدفون خواهد ماند مگر اینکه خود خبرخان زبان بگشاید!)

در کتاب راز یک میلیون دلار چنین ذکر گردیده است:

"شاه به نشانه‌ی لطف شاهانه، به خبرخان اجازه استفاده از ویلائی

در زمینهای کاخ خودش را داد" . . . . . و حالا چرا خود دانید!

اینک اشرف تصمیم می‌گیرد که خبرخان را هم که فوق‌العاده مورد علاقه شاه است (!) از خود دور کند و برای او توطئه‌ای می‌چیند که باز در کتاب راز یک میلیون دلار مفصلاً "شرح داده شده است منتها بصورتی که کاملاً" با واقعیت وفق نمی‌دهد.

اصل جریان اینست که اشرف بوسیله یکی از عوامل خود اتومبیل خبرخان را قرض میکند و بعد از کار گذاری مقداری وسائل جاسوسی مخابراتی در آن به ترتیبی بوسیله کارگزاران خود ماشین را نزدیک دید شاه قرار میدهد و شاه هم که به اتومبیل و اتومبیل بازی خیلی علاقمند بود ماشین را برای ساعتی سوار شده و در این جریان چشمش به وسائل جاسوسی می‌افتد و باین ترتیب بوسیله ژنرال محمد دفتری از او می‌خواهد فوراً "از ایران خارج شود و چه بسا که قبلاً" اشرف غیر مستقیم به شاه اطلاع داده بود که از ماشین خبرخان بازدید به عمل آورد و بهر صورت باید پرسید آیا جا برای پنهان کردن وسائل جاسوسی قحط است که کسی آنرا در اتومبیل خود نصب کند، بعلاوه خبرخان جاسوس دو جانبه انگلیس و امریکا بود و بوسیله سفارت‌های این دو مملکت در ایران خیلی راحت می‌توانست وظائف خود را انجام دهد و این دیگر خیلی بچه‌گانه است که قبول کنیم که باین علنی

در ماشین خود وسائل جاسوسی نصب کرده باشد.

بهر صورت خبیرخان به توطئه‌ی اشرف از ایران دور می‌گردد ولی این مامور و جاسوس دو جانبه دارای اطلاعاتی است که خیلی بدرد می‌خورد و بدین لحاظ خیلی زود دولت وقت آمریکا را درباره عینین بودن شاه روشن می‌سازد.

در مورد وقایع بعدی تفاسیر گوناگونی ذکر کرده‌اند از جمله ازدواج فرح را با شاه ساختگی و کار سازمان سیا می‌دانند که ماهرانه توسط عامل خود اردشیر زاهدی ترتیب همه چیز را دادند زیرا بعد از ۲۸ مرداد شاه عروسک خیمه شب بازی دولت آمریکا بود و ماموران آمریکائی می‌خواستند شاه دارای فرزند شود تا این حکومت آنان ادامه یابد. هر چند این روایت غیر تأیید شده و تنها یک حدس است ولی اگر واقعیت داشته باشد در این مورد اشرف در مقابل کار انجام شده‌ای قرار گرفته و چون نمی‌توانست با ارباب خود سازمان سیا در بیفتند ظاهراً "دیگر ساکت می‌شود".

البته وقایع اخیر می‌تواند ما را قدری روشن کند که شاه در اواخر سلطنت پی برده بود که اشرف مشغول توطئه چیدن برای اوست. اشرف که امید خود را در مورد به سلطنت رسیدن فرزندش از دست داده بود، تصمیم به اقدام دیگری می‌گیرد. از آنجا که نفوذ اشرف از شاه بیشتر بود و تمام امور به دست با کفایت او می‌چرخید، ضمن غیبه کردن کارها ترتیبی می‌دهد که بمنزله ارتش نزدیک شده و ترتیب یک کودتا را بدهد تا از این راه شاه را سرنگون سازد. بهمین دلیل با ژنرال خاتمی شوهرخواهرش (شوهر فاطمه که از اسرار ناتوانی جنسی شاه مطلع شده بود) تماس برقرار می‌کند تا ترتیب یک کودتا داده شود - یکی از دست اندرکاران نقشه این کودتا هم تیمسار خادم بود و عده‌ای دیگر که هنوز نام آنان فاش نگردیده است. بهر صورت در اثر بی احتیاطی نقشه این کودتا از جایی درز پیدا کرده و به سمع شاه میرسد و شاه بعد از کشتن مصنوعی ژنرال خاتمی (علت

# کیوان خاتمی، پسر فاطمه چرا در کشتن شاه موفق نشد؟



کیوان خاتمی معتقد بود که پدرش  
ارتشبد خاتمی به دستور شاه کشته  
شده است ، از این رو به انتقام  
خون پدر ، «دایی تا جدار!» را به  
گلوله بست  
آیا خاتمی قصد داشت علیه شاه  
کودتا کند و شاه پیشدستی کرد  
و او را به کشتن داد !



قسمتی از بریده جراید درباره ارتشبد خاتمی



آنها سقوط از کایت ذکر کردند - آخر کسی نیست بپرسد که ژنرال - ۹ ساله هم بخود کایت می‌بندد تا از کوه فرود آید؟) اینطور وانمود میکند که در اثر سقوط از کایت (بال‌های مصنوعی پرش) ژنرال خاتمی به قتل رسیده است و بعد از آنهم دستور میدهد که کلیه تلفن‌های اشرف پهلوی توسط سازمان امنیت تحت کنترل در آید.

بعدها شاه مطلع گردید که تیمسار خادم دوست یار او نیز در جریان تنظیم این کودتا دست داشته و او را هم به طریقی معدوم و جریان را خودکشی نشان میدهد و حالا خودکشی برای چه منظوری کسی نمیتواند بفهمد.

پسر تیمسار خاتمی که شاه دائی‌اش باشد، یعنی پسر فاطمه از جریان غیر واقعی قتل پدرش مطلع گشته و تصمیم میگیرد که شاه را از بین ببرد و در یک فرصت مناسب در نوشهر با هفت تیر شاه را نشانه می‌گیرد ولی از بد روزگار دستش لرزیده و تیر فقط به دست شاه می‌خورد که شایعه تیر خوردن شاه به سرعت در تمام مملکت منتشر میشود و برای مدتی هم شاه از نظرها غایب بود که بعد با یک فیلم مونتاژی در تلویزیون ظاهر گردید.

تمام این وقایع باعث گردید که شاه مشاعر خود را از دست بدهد و

به یکباره تصمیم گرفت ( البته به اسرار فرح ) که عامل تمام این مشکلات یعنی اشرف را از خود دور کند غافل از اینکه با دور شدن اشرف یعنی شاه اصلی و گرداننده‌ی اصلی تمام امور مملکت ، خیلی زود رشته امور از دست خود او هم خارج خواهد گردید .

و یک روز خبردار شدیم که شاه دوروبر خود را از درباریان خالی کرده است و بقیه امور که ذکر آنها مربوط به این کتاب نیست ولی بهر صورت اشرف هم نتوانست به آرزوی دیرین خود یعنی پادشاهی پسرش برسد و کسیکه شاه را در ۲۸ مرداد به سلطنت بازگرداند ، غیر مستقیم دوباره باعث انتزاع او از این مقام گردید .

و اگر تمام این جریانات حقیقت باشد مثل اینکه در تمام سیر وقایع حق با اشرف بود که پسر خود را برای ولیعهدی محق‌تر از تخم ارنست پرون و یا کریم پاشا بهادری میدانست !

## عکس شاه برسر درکلوپ همجنس بازان

عکس شاه ایران بعنوان یک هم جنس باز اصیل! در بسیاری از کلوپ های هم جنس بازی در اروپا و امریکا وجود دارد و حتی یکبار این عکس را بدنبال مطلبی درباره همجنس بازی و هم جنس بازان مجله تایم امریکا چاپ نمود که باعث سرو صدای فراوانی در ایران و دنیا گردید . این عکسی بود که برسر درکلوپ هم جنس بازان امریکا منقوش گردیده و شاه ایران بوضوح در آن به چشم میخورد اصل مقاله باینگونه در مجله تایم مندرج گردید:

جوانان هم جنس باز به خیابانهای نیویورک هجوم آورده اند . آنها شلوارهای تنگ و زیرپوش های گشاد می پوشند و دسته دسته در خیابان گرینویچ برسه میزنند و با رفتار خود و ایادی زیادی که دارند گوشتی این خیابان و تمام لحظاتی را که در این خیابان می گذرد از آن خود می دانند کمی بالاتر ، غرب میدان " تایمز " در خیابان چهل و دوم همتهای آنان در حالیکه ژاکت های کثیف و مندرسی بتن دارند در جلوی سینماهای درجه ۳ و کتابفروشی های بنجل بدنبال مشتری میگردند . عده ای از رهگذران ، این گروه فاسد را بخوبی تشخیص میدهند .

A secret world grows  
open and bolder.  
Society is forced to look  
at it--and try  
to understand it

[illegible]

عکس بالا که مجله لایفدر مقاله مربوط به هموسکسوال‌های امریکانو جهان چاپ کرده و در آن تصویر شاه هم به چشم میخورد

مرد زن داری با اتومبیل بطرف میدان "باگ هوس" شیکاگو میراند  
تا با هم جنس‌بازانی که در اطراف این میدان کار می‌کنند تماس حاصل کند  
یک گروه‌باز می‌گوید: این مردان به زنهای خود می‌گویند برای خرید روزنامه  
عصر از خانه خارج میشوند و با همان دمیائی به این مکان می‌آیند.



عکس شاه ایران بر سر در گلوپ هم جنس‌بازان نیویورک!

در حالی‌بود بعد از اینکه بارهای شبانه تعطیل می‌شود خیابان " سلما" محل دنج و تاریکی برای ملاقات هم جنس‌بازان است. هم جنس‌بازی و کلیه مسائلی که هم جنس‌بازان بوجود می‌آورند هم اکنون مبتلا به ایالات متحده امریکا است و این اشخاص بیشتر در ایالات نیویورک، شیکاگو، لوس‌آنجلس، سانفرانسیسکو، نیواورلئان و میامی زندگی می‌کنند. در این ایالات آنها اجتماعی بوجود آورده‌اند که باعث تجمع رفقایشان می‌شود.

اما با همه اینها کالیفرنیا تنها ایالت محبوب و مورد علاقه آنهاست و سانفرانسیسکو را میتوان پایتخت فساد نامید، در حدود ۳۰ بار در آنجا وجود دارد که پاتوق هم جنس‌بازان است. اکثر این بارها هفته به هفته تغییر می‌کنند زیرا پلیس همیشه در جستجوی چنین مراکز فساد است. حداکثر عمر این بارها ۱۸ ماه است. در این بارها مشتری‌ها به انتخاب طعمه می‌پردازند.

بعضی از هم جنس‌بازان به هتل‌های با ارزش شهر مراجعه می‌کنند و در سراسر هتل می‌نشینند تا تجار محلی و مسافرینی را که بآنجا وارد می‌شوند بدام اندازند.

عده‌ی زیادی از هم جنس‌بازان نفوذ زیادی در حوزه عمل خود دارند برای مثال می‌توان از حوزه ساریا نام برد که یکبار در انتخابات سرپرست شهرک خود حدود ۶۰۰۰ رای آورد.

یکی از محل‌هایی که پاتوق این هرزه‌هاست بار اس و بار ام میباشد بارهای اس مخصوص سادیست‌ها و بارهای ام مخصوص مازوخیست‌هاست. مثلاً "در یکی از دخمه‌های واقع در حومه سانفرانسیسکو عده‌ای از این هرزه‌ها جمع شده بودند. در جلوی دربار چند موتور سیکلت تمیز و براق افتاده قرار داشت اما در داخل بار هر چیزی که میتوانست سمبل سادیسم باشد وجود داشت. وسایل فلزی متعلق به موتور سیکلت نیز از دیوارها آویزان شده

بود.

در سال ۱۹۵۷ کمیته‌ای از طرف دولت انگلستان به سرپرستی سر جان ولفندن مشهورترین بیانیه در مورد همجنس‌بازان را منتشر کرد. این کمیته پیشنهاد کرده بود که انگلستان قوانین جنسی خود را تغییر دهد بدین معنی که هم جنس بازی در بین افراد بالغ در مکان‌های خصوصی جرم محسوب نگردد. بر طبق این پیشنهاد عفت یا شرارت اشخاص ربطی به قانون نداشت.

موضع پیشنهاد کمیته ولفندن<sup>۱</sup> از طریق سخنگویان مذاهب مختلف بارها مورد انتقاد قرار گرفته است. گروهی از "کواکرها" (کواکرها عضو انجمن دوستان هستند. مرام این انجمن که در قرن هفدهم میلادی به وجود آمد ترویج سادگی در پوشاک و گفتار و حذف القاب بود) در بریتانیا خاطر نشان کردند که همجنس‌بازی کاری رذیلانه است. در سال ۱۹۶۳ کتابی منتشر شد که عنوان آن "به سوی نظریه یک کواکر درباره سکس" بود در این کتاب اشاره شده بود که نباید همجنس بازی را کمتر از دوروثی تلقی کرد. اثر همجنس بازی باندازه اثر بی میلی جنسی است و بنابراین مانمی توانیم شاهد اثرات بد آن باشیم.

یک عقیده کاتولیکی وجود دارد که بهیچوجه همجنس بازی را نمی‌پذیرد اما با آن بعنوان یک مسئله روانی روبرو می‌شود "پدر رابرت گلسیون" و "پدر جرج هگ پاتر" در کتابی بنام "اندرزهای کاتولیک" که برای کلیساهای امریکا نوشته‌اند این عقیده را بازگو میکنند.

بسیاری از نظریات کمیته "ولفندن" در قوانین آمریکا نیز رسوخ یافته‌اند. در سال ۱۹۶۱ ایالت ایلوی امریکا بهنگام تجدید نظر، در قوانین کیفری این مطلب را گنجانده که زندگی جنسی اشخاص ربطی به قانون ندارد.

در این قانون آمده است که هر نوع تماس جنسی برای اشخاص بالغ

آزاد است. مگر اینکه این تماس با زور و عنف انجام شود یا در مورد اشخاص نابالغ صورت گیرد و یا در مجامع عمومی به مرحله اجرا درآید. بدنبال ایالت ایلینویز ایالت‌های نیویورک و کالیفرنیا نیز چنین تجدید نظری را در قوانین کیفری خود انجام دادند. اما در فلوریدا این قانون کمی تعدیل شد و باین صورت درآمد که در آنجا هموسکسوال بصورت کنترل شده‌ای آزاد باشد بدینمعنی که آژانس‌هایی شناخته شده برای این کار در نظر گرفته شوند تا طبق ضوابطی با استخدام اشخاص هم جنس‌یاز بهر دازند و آنانرا به مشتریان خود عرضه کنند.

هم جنس‌بازان جایی در ارتش امریکا ندارند و اگر کسی بعنوان هم جنس‌باز در صفوف ارتش شناخته شود بلافاصله اخراج میگردد.

همجنس‌بازان نسبت به بی‌انصافی (!) و اخراج از ارتش اعتراض کرده‌اند اما وزارت دفاع چنین استدلال می‌کند که " ما اگر این اشخاص را اخراج نکنیم بدان معنی است که هموسکسوال را پذیرفته‌ایم. و از طرفی یک هم جنس‌باز به انضباط و تقوای ارتش ضربه خواهد زد."

قسمت غیر نظامیان در ارتش معتقد است اگر یک کارمند غیر نظامی همجنس‌باز استخدام شود عاملی خواهد بود که دیگر همجنس‌بازان را نیز با استخدام دولتی ترغیب خواهد کرد.

حال ببینیم دانش امروز در باره همجنس‌بازان چه نظری دارد؟

هموسکسوال‌های نیویورک آکادمی پزشکی نیویورک راه‌بحث‌کشانده‌اند که بدنیا ثابت کند این راهی است راحت (!) برای زیستن، آنها معتقدند راز بزرگی و سروری " یونان باستان" و راه جلوگیری از " انفجار جمعیت" در عصر حاضر همسکسوالیته است. در مقابل، عده‌ای دیگر از همجنس‌بازان وجود دارند که در بدر بدنبال پزشکی میگردند تا آنها را از این زندگی نکبت بار نجات دهد.

دکتر پل گپ هارد که بعد از " دکتر آلفرد کین سی" فقید به ریاست

انستیتوی تحقیقات در امور جنسی برگزیده شده است می‌گوید: " بنظر من هیچکس نمی‌خواهد آگاهانه هم جنس باز بشود نه دهم مردانی که هموسکسوال می‌شوند کسانی هستند که قادر به مقابله با آن نیستند. به ندرت ممکن است کسانی پیدا شوند که آگاهانه به نیویورک و لوس آنجلس بروند و خودشان را بدام کسانی که به جوامع فساد متعلق هستند بیاندازند.

اگر کسی آگاهانه هموسکسوال نمی‌شود پس چه کسانی هموسکسوال هستند قسمتی از جواب باین پرسش چنین است که اصولاً " کلیه پستانداران از ظرفیتی برخوردار هستند که بهر نوع تماس جنسی پاسخ مثبت میدهند. حیوان شناسان هم جنس بازی را تقریباً " در اکثر حیوانات کشف کرده‌اند. و انسان شناسان این عادت را از نیویورک تا دریا‌های جنوب در جوامع بشری دیده‌اند. تاریخ نیز بازگوکننده نام‌هزرگانی است که هم جنس باز بوده‌اند از آنجمله می‌توان از " افلاتون " " میکلائز " - " لئونارد و داوینچی " و احتمالاً " اسکندر مقدونی نام برد.

اشخاصی هستند که بهنگام تولد در ظاهر مرد هستند ولی با خصوصیات زنانه متولد می‌شوند که بآنها " جنس سوم " می‌گویند. این عده علاقه دارند لباسهای زنانه بپوشند. زیر ابروان خود را بردارند و به لب‌های خود ماتیک بمالند. اما در حقیقت این عده مردان کاملی هستند که بهیچوجه هموسکسوال محسوب نمی‌شوند ثابت شده است چنین مردانی ازدواج کرده و از نظر جنسی با هیچ اشکالی مواجه نمی‌گردند. از طرفی دیگر ۸۵ درصد همجنس‌بازان را مجرب‌ترین اشخاص نیز نمی‌تواند تشخیص دهد زیرا رفتار و حرکات آنها، مانند سایر مردان است.

آزمایشات جدیدی در مورد خصایص فیزیکی و درونی همجنس‌بازان انجام شده است ولی اختلافی بین آنان و مردان دیگر تشخیص داده نشده است.

فرانتس کالمن آلمانی که یک متخصص با تجربه است زمانی میخواست ۴۰ نفر هم جنس باز را شناسائی کند که همه دو قلو باشند. در هر مورد که بررسی کرد متوجه گردید که هر دو برادر هموسکسوال هستند. حتی با اینکه برادران دو قلو هیچ ارتباطی بهم نداشتند و مدتها در محیطی جداگانه رشد پیدا کرده بودند. معذالک هر دو نفر هم جنس باز بودند. این موضوع به کالمن ثابت کرد که نوعی عوامل مادرزادی و یا فعالیت غدد و یا مغز در بروز چنین بیماری موثر است اما هنوز دلیل قاطعی برای این نظریه شناخته نشده است.

زیگموند فروید پایه گذار مکتب تجربه معتقد بود که این بیمار از راههای گوناگون عارض می گردد. بروز این بیماری بیشتر به سالهای اولیه رشد مربوط میشود که هر کودکی باید آن سالها را طی کند. در این سنین کودک توجه خود را به تصورات شخصی و خود پرستیدن معطوف میدارد. اگر کودک نتواند بطور کامل از این دوره بیرون بیاید برای همیشه خودش را از همه بیشتر دوست خواهد داشت و در نتیجه به هم جنس خود بیشتر از جنس مخالف علاقمند میشود. بعد از این مرحله بعقیده فروید مرحله ایست که مرحله "اودیپ" نام دارد. در این مرحله کودک متوجه افراد دیگر میشود و عاشق نزدیکترین فردی میشود که در کنار اوست. حال اگر برخوردهای عجیب و غریبی پیش بیاید پسر علاقمند میشود که مثل مادرش باشد بعبارت دیگر دوست دارد نقش زن را در زندگی بازی کند.

او یا بخاطر ترس به مادرش نزدیک میشود ( در صورتیکه مادر برندهی منازعهها باشد ) و یا برای جلب حسادت پدرش به مادر علاقمندی نشان میدهد ( در صورتیکه پدر در دعوا برنده شود ). بهر حال، این مسئله باعث میشود که او در مقابل مردها نقش زن را بازی کند.

ساندور رادو یکی دیگر از آنالیزها نیز این عقیده را تأیید کرده و معتقد است یکی از دلایل کلی هم جنس بازی از ترس ناشی میشود، ترس

از جنس مخالف .

حالا چه رابطهای مابین چاپ این مقاله و عکس شاه ایران بر سر در  
کلوپ هم جنس بازان نیویورک وجود داشته است فقط خدا میداند ، اما در  
تمام دنیا رسم بر آن است که همه مردم عکس مفاخر خود را بر بالای سر در اماکن  
خود نصب می کنند و عندالزوم شاه هم جنس باز ایران نیز از نظر اعضای  
هم جنس بازان کلوپ نیویورک یکی از این مفاخر و مشاهیر بوده است که  
عکس او بر بالای سر در این کلوپ نقش بسته است !!

## همجنس بازان معروف دنیا

به غیر از شاه مخلوع ایران که مورد اتهام هم جنس بازی قرار دارد بسیاری از بزرگان و افراد معروف دنیا نیز دچار این مرض خانمانسوز بودند که با توجه به اسم و رسم آن‌ها شاید برای خوانندگان عجیب باشد که اینها نیز دچار انحراف بوده باشند.

از نظر روانشناسی افرادی که خود را بسیار ستایش می‌کنند و شخصیتی برتر از خود سراغ ندارند در نتیجه عاشق خود شده و این باعث می‌شود که از جنس مخالف دوری کنند و این عشق به خود باعث می‌گردد که فرد از نظر روانی جنس مخالف را فراموش کرده و تمام خواسته‌های جنسی‌اش را از هم جنس خود تمنا کند که بهر حال این فرد هم جنس خود را از دیدگاه مخصوص خود دارای خصایل بهتری از جنس مخالف می‌شناسد.

هم جنس بازی در معنای لغت به "عشق یونانی" هم معروف است و آنطوریکه در تواریخ رقم زده‌اند این عمل مذموم ابتدا در یونان پدید آمد و بعد به سراسر گیتی گسترش یافت.

بسیاری از عوامل محیطی نیز باعث هم جنس بازی می‌شود از جمله نویسندگان کتاب "هائغ وحش انسانی" بعنوان یک محقق و دانشمند و دکتر

دامپزشک که مدتها در احوال حیوانات باغ وحش تحقیق و ممارست کرده است شرح میدهد که در حیوانات نیز در شرایط مخصوصی این عادت مذموم بوجود می‌آید که از جمله این عمل ناپسند در میمون‌هایی که جنس ماده در بین آنها نبوده مشاهده گردیده است.

و باز معلوم گشته است در محیط‌هایی مثل سربازخانه که زن نیست و یا در محیط‌هایی با قواعد شدید مذهبی، نسبت افراد هم جنس باز بیشتر از محیط‌ها و اجتماعی است که روابط عادی، بین دختر و پسر و زن و مرد وجود دارد. مثلاً "در بین کشیش‌های کاتولیک که تا آخر عمر حق ازدواج ندارند این عمل بسیار دیده شده تا حدی که چندی قبل یک نویسنده فرانسوی حتی پاپ را متهم کرد که در جوانی مفعول واقع گردیده است و با هم جنس بازی در ممالک عربی به نسبت بیشتر رایج است و در ایران نیز می‌بینیم که در شمال ایران که زن و مرد زندگی طبیعی دارند این عمل مذموم خیلی کم بوده و به ندرت دیده میشود ولی در نواحی مختلف ایران که روابط دختر و پسر خیلی تحت قید است این عمل مذموم ابعاد وسیع تری دارد.

ولی تنها محرومیت از جنس مخالف باعث این انحراف نمی‌شود زیرا اگر بدین صورت بود بسیاری از نویسندگان و هنرمندان و پادشاهان هم باین مرض خائمانسوز تن نمی‌دادند - البته هرگز کسی نباید تصور کند که افراد هم جنس باز دارای هوش بیشتری از سایر افراد هستند برعکس اینان چون خیلی خودپسند بوده و نمی‌خواهند عشق و علاقه آنان بکسی معطوف شود تمام عشق و علاقه را بخود معطوف کرده و مفعول قرار می‌گیرند.

یکی از تفاوت‌های اصلی بین مرد و زن در اینست که مرد حالت هجومی داشته (فاعلیت) و زن حالت تصاحب شونده پیدا میکند (در تمام حیوانات نیز به این گونه است)، بدین صورت طبیعت در مرد احساسی را به وجود آورده که دوست به‌دارد و زن و اصولاً "جنس ماده از نظر غریزی مایل است

مورد دوست داشتن و ستایش قرار گیرد و در بین افراد معروف و هنرمند، چون اینان مورد مدح و ثنا و دوست داشتن و ستایش قرار می‌گیرند آهسته آهسته حالت هجومی خود را از دست داده و انسان‌های ظریفی می‌شوند که چه بسا ممکن است مورد روابط انفعالی قرار گیرند.

از دیر زمان از کسیکه نام می‌برند که هم جنس‌باز بوده و حتی عشق یونانی را با خود به سرزمین‌های دور برد اسکندر کبیر است که هم جنس‌باز بوده و این در اکثر تواریخ هم بصورت‌های مختلف تصویر گردیده‌است. هنرمندان چندی نیز منحرف بوده‌اند که باید از میکال آنژ مجسمه ساز هنرمند ایتالیائی و لئونارد و داوینچی فیلسوف و متفکر ایتالیائی نام برد و یا اسکار وایلد نویسنده‌ی معروف و شوپنهاور فیلسوف آلمانی. حتی در بعضی تواریخ افلاطون این خطیب و فیلسوف بزرگ یونانی که علم فلسفه را مدیون او و رفقاییش هستیم را همجنس باز میدانند. بهر صورت این واضح است که اگر اتهام محمدرضا شاه هم درست باشد او اولین و آخرین همجنس باز روی زمین نبوده و نخواهد بود!

## درخاتمه

ما سعی کرده‌یم که تمام مقالات و نوشته‌های مختلف را در مورد هم جنس بازی شاه مخلوع گرد آورده و بدون هیچگونه تفسیری از طرف خود درج نمائیم و برای اینکه به این مقالات جنبه‌ی علمی بدهیم قلم را قدری از موضوع اصلی منحرف کرده و موضوع را در جهت مسائل روانی و روانشناسی تعمیم دادیم تا از این جهت نیز قدری ذهن خواننده روشن‌تر و وسیع‌تر جنبه‌های مختلف علمی قضیه را دنبال کند و بتواند خود از مطالعه‌ی این کتاب آموخته‌هایی کسب کند.

اما اگر نظر خود ما را در باره این مطالب که در کتابهای مختلف به چاپ رسیده و ما فقط زحمت گرد آوری و چاپ آنرا داشته‌ایم به‌رسید باید بگوئیم در مورد اینکه آیا واقعا "شاه هم جنس باز بوده است یا نه هیچگونه قول صحیحی در دست نیست و هیچگونه مدرکی هم که قاطعانه بتواند این موضوع را به اثبات برساند در دست نداریم و بهتر است خود خواننده از مجموع نظریاتی که به چاپ رسیده است خودش نتیجه‌گیری لازم را بنماید ولی بهر صورت چه شاه خوب و چه بد همجنس باز و یا به عکس آن ، بهر صورت من بعنوان نویسنده این کتاب خوشحالم که دیگر گوسفند

نیستم !!

تعجب نکنید زیرا شما هم تا دیروز گوسفند بودید - نام حکومت سلطنتی را جز سلسله‌ی گوسفندی چه می‌گذارید؟

چوپانی تعدادی گوسفند دارد و چون می‌میرد تمام گوسفندان بعنوان ارث به پسرش می‌رسند و شاهی نیز چنین است زیرا که شاه صاحب مال و جان ماست و چون می‌میرد ما مانند گوسفندان ( و دقیقاً "مانند همان گوسفندان) به پسرش به ارث می‌رسیم یعنی از صاحبی به صاحب دیگر، از اربابی به ارباب دیگر، از چوپانی به چوپانی دیگر تحویل داده می‌شویم و اینجاست که انسان بصورت گوسفند در می‌آید که با مردن یک شاه صاحب او عوض می‌شود!

فکر نکنیم که همه‌ی شاهان تاریخ ایران بد بوده‌اند و فکر نکنیم که با محکوم کردن نوع حکومت سلطنتی چوپ تکفیر بر سر تاریخ خود بلند کنیم و بروی آنچه از تاریخ گذشته به یادگار برای ما باقی مانده است به یکباره قلم بطلان بکشیم زیرا اگر پدران ما در دو هزار سال پیش دارای حکومت سلطنتی بودند، در آن تاریخ نوع حکومت دیگری موجود نبود تا آن‌ان از راه جدید تبعیت کنند و برای سنجش تاریخ خود بهتر است بدین صورت به مقایسه برخیزیم که در زمانیکه تمام حکومت‌های دنیا سلطنتی بود در آن بُعد مخصوص از زمان آيا شاه مورد نظری (مثلاً "کوروش و داریوش یا شاه عباس) خدمتگزار بوده است یا نه؟

امروزه بشر حکومت جمهوری را برای نوع زندگی خود ایدم آل یافته است آیا میدانید که ممکن است که پانصد سال دیگر نوع دیگری از حکومت پیدا شود که حکومت جمهوری در برابر آن حکومت بسیار عقب افتاده جلوه کند؟

اگر ایرانیان آینده بخواهند درباره زندگی امروز ما و حکومت جمهوری بررسی و اظهار نظر کنند بهتر است که بگویند در زمانی که اکثریت ممالک

جمهوری بودند و این طرز از حکومت ایده آل شناخته شده بود، این رئیس  
جمهور به ایران خدمت کرد و بر عکس آن رئیس جمهور راه درستی در جهت  
خدمت به خلق نرفت نه آنکه به یکباره حکومت جمهوری را محکوم و خوب  
و بد را به یک چوب برانند.

ولی بهر حال دیگر دوران پادشاهی گذشته و خوشبختانه تاریخ به  
عقب باز نمی گردد.